
خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
کریم‌زاده ۶۴۶



آن است که فعل از فاعل تجاوز کند و بمفعول برسد چون ضَرَبَ
زیدٌ عمراً و باید که اگر فعل لازم باشد بهمزهٔ افعال و تضعیف عین و حرف
جر متعدی سازند چون اَذْهَبْتُ زیداً و فرّحته و اذهبت به و انطلق

فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثه مجرد
فاء الفعل را بضم کنند و عین را مکسور بکسر اگر مکسور نباشد چون نُصِرَ
نُصِرا نُصِروا و چون عُلِمَ عُلِما عُلِموا که عَلِمَ چون فَعِلَ است تا آخر و مُنِعَ مُنِعا
مُنِعوا تا آخر حُسِبَ حُسِبا حُسِبوا تا آخر شُرِفَ شُرِفا شُرِفوا
تا آخر و در باب افعال همزه را مضموم کنند و عین فعل مکسور
چون اُکْرِمَ اُکْرِما اُکْرِموا و در باب تفعیل فا را مضموم کنند و عین
را مکسور چون صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفوا و همچنین در باب مفاعله
لیکن چون فا مضموم شود الف منقلب گردد بوا و چون ضُورِبَ
ضُورِبا ضُورِبوا تا آخر و در باب تفاعل و تفعّل تاء و فا مضموم
شوند و عین مکسور چون تُعُهِّدَ تا آخر و در باب تفاعل الف
منقلب گردد بوا و چون تُعُوهِدَ تُعُوهِدا تُعُوهِدوا تا آخر و در
باب افتعال همزه و تا مضموم شوند و عین الفعل مکسور چون
اُکْتُتِبَ اُکْتُتِبا اُکْتُتِبوا تا آخر و در باب انفعال همزه و فا مضموم شوند



آن است که فعل از فاعل تجاوز کند و بمفعول برسد چون ضرب
زیدٌ عمراً و بدانکه فعل لازم را بهمزه افعال و تضعیف عین و بحرف
جر متعدی سازند چون اذهبتُ زیداً و فرّحته و اذهبتُ به و انطلق

فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثه مجرّد
فاء الفعل را بضم کنند و عین را مکسور بکسره اگر مکسور نباشد چون نُصِر
نُصِرا نُصِروا و چون عُلِم عُلِما عُلِموا اگر عَلِم چون فُعِلَت تا آخر و مُنِع مُنِعا
مُنِعوا تا آخر حُسِب حُسِبا حُسِبوا تا آخر شُرِف شُرِفا شُرِفوا
تا آخر و در باب افعال همزه را مضموم کنند و عین فعل مکسور
چون اُکرِم اُکرِما اُکرِموا و در باب تفعیل فا را مضموم کنند و عین
را مکسور چون ضُرِّق ضُرِّقا ضُرِّقوا و همچنین در باب مفاعله
لیکن چون فا مضموم شود الف منقلب گردد بواو چون ضُورِب
ضُورِبا ضُورِبوا تا آخر و در باب تفاعل و تفعّل تاء و فا مضموم
شوند و عین مکسور چون تُعُهِّد تا آخر و در باب تفاعل الف
منقلب گردد بواو چون تُعُوهِد تُعُوهِدا تُعُوهِدوا تا آخر و در
باب افتعال همزه و تا مضموم شوند و عین الفعل مکسور چون
اُکتُسِب اُکتُسِبا اُکتُسِبوا تا آخر و در باب انفعال همزه و فا مضموم



آن است که فعل از فاعل تجاوز کند و بمفعول به برسد چون ضَرَبَ
زیدٌ عمراً و بدانکه فعل لازم را بهمزهٔ افعال و تضعیف عین و بحرف
جر متعدی سازند چون اَذْهَبَ زیدٌ و فَرَّحتُه و اَذْهَبتُ به و انطلق
فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثه مجرد
فاء الفعل را بضم کنند و عین را مکسور بکسر اگر مکسور نباشد چون نُصِرَ
نُصِرا نُصِرُوا و چون عُلِمَ عُلِما عُلِمُوا اگر عَلِمَ چون فَعِلَ است تا آخر و مُنِعَ مُنِعا
مُنِعُوا تا آخر حُسِبَ حُسِبا حُسِبُوا تا آخر شُرِفَ شُرِفا شُرِفُوا
تا آخر و در باب افعال همزه را مضموم کنند و عین فعل مکسور
چون اُکْرِمَ اُکْرِما اُکْرِمُوا و در باب تفعیل فا را مضموم کنند و عین
را مکسور چون صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفُوا و همچنین در باب مفاعله
لیکن چون فا مضموم شود الف منقلب گردد بواو چون ضُورِبَ
ضُورِبا ضُورِبُوا تا آخر و در باب تفاعل و تفعّل تاء و فا مضموم
شوند و عین مکسور چون تُعُهِّدَ تا آخر و در باب تفاعل الف
منقلب گردد بواو چون تُعُوهِدَ تُعُوهِدا تُعُوهِدُوا تا آخر و در
باب افتعال همزه و تا مضموم شوند و عین الفعل مکسور چون
اُکْتُتِبَ اُکْتُتِبا اُکْتُتِبُوا تا آخر و در باب انفعال همزه و فا شوند

وعین مکسور چون اُنْصُرِفَ اُنْصُرِفَا اُنْصُرِفُوا ودر باب افعلال
همزه وعین مضموم شوند وعین الفعل مکسور چون اُسْتُخْرِجَ اُسْتُخْرِجَا
اُسْتُخْرِجُوا تا آخر ودر باب افعیلال همزه وعین مضموم شوند
والف منقلب گردد بواو چون اُحْمُورَّ اُحْمُورَّا اُحْمُورُّوا تا آخر
ودر باب تفعلل تاء وفا مضموم شوند ولام اول مکسور چون
تُدُحْرِجَ تُدُحْرِجَا تُدُحْرِجُوا تا آخر ودر باب افعنلال همزه و
عین مضموم شوند ولام اول مکسور چون اُقْشُعِرَّ اُقْشُعِرَّا اُقْشُعِرُّوا
تا آخر فصل چون فعل را برای مفعول بنا کنند حرف استقبال را
بضم کنند اگر مضموم نباشد وعین را بفتح کنند اگر مفتوح نباشد
چون یُنْصَرُ ویُکْرَمُ ویُصَرَّفُ ویُضَارَبُ ویُکْتَسَبُ ویُنْصَرَفُ
ویُتَکَرَّمُ ویُتَضَارَبُ ویُحْمَارُّ ویُسْتَخْرَجُ ویُجَازُ ودر رباعی
لام اول را مفتوح کنند بجای عین چون یُدَحْرَجُ و
یُتَدَحْرَجُ ویُحْرَنْجَمُ ویُقْشَعَرُّ فصل بدانکه امر حاضر در فعل مجهول
بطریق امر غایب باشد چنانکه گوئی لِتُنْصَرْ لِتُنْصَرَا لِتُنْصَرُوا
لِتُنْصَرِی لِتُنْصَرَا لِتُنْصَرْنَ وبرین قیاس بود مجهول فعل
لازم مجرد ومزید فیه ورباعی مجرد ومزید فیه فصل نون تاکید

ثقیله

ثقیله در آید امر حاضر معلوم چون اُطْلُبَنَّ اُطْلُبَانِّ اُطْلُبُنَّ اُطْلُبِنَّ
اُطْلُبَانِّ اُطْلُبْنَانِّ ودر امر حاضر مجهول گوئی لِتُطْلَبَنَّ تا آخر ودر
امر غایب معلوم لِیَضْرِبَنَّ لِیَضْرِبَانِّ لِیَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبَانِّ
لِیَضْرِبْنَانِّ ودر مجهول گوئی لِیُضْرَبَنَّ لِیُضْرَبَانِّ لِیُضْرَبُنَّ لِتُضْرَبَنَّ
لِتُضْرَبَانِّ لِیُضْرَبْنَانِّ وبرین قیاس بود در مجهول ومعلوم نهی در
آید چون لَا یَضْرِبَنَّ لَا یَضْرِبَانِّ لَا یَضْرِبُنَّ لَا تَضْرِبَنَّ لَا تَضْرِبَانِّ لَا یَضْرِ
وواو در جمع مذکر بیفتد زیراکه ضمه دلالت میکند بر آن واو
یا در مخاطبه مؤنث بیفتد زیراکه کسره دلالت بر آن یای محذوف
ودر جمع مؤنث الف در آورند تا فاصله باشد میان نون ضمیر ونون
تاکید وهرجاکه نون ثقیله در آید نون خفیفه نیز در آید الا در تثنیه
مذکر وتثنیه مؤنث ودر جمع مؤنث چون اُطْلُبْنَ
لَا تَطْلُبَنْ اُطْلُبَنْ لَا تَطْلُبُنْ اُطْلُبِنْ فصل اسم فاعل از ثلاثی
مجرد بر وزن فاعل آید غالبا چون طالب طالبان طالبون
وطَلَبَة وطُلَّاب وطُلَّب طالبة طالبتان طالبات وطوالب
وطُلَّب وطُلَّاب وگاه باشد که بر وزن فعیل آید چون شَرُفَ فهو شریف

وبروزن فَعَل آید چون حَسَن فهو حَسَن وبروزن فَعْل
وفَعِل وفَعُول وفَعَال آید چون صَعْب وخَشِن وذَلول
وشُجاع وهرچه برین وزنها آمده است آنرا صفت مشبهه خوانند
فصل بدانکه صیغهٔ فَعّال مبالغه را بود در فاعل چون رَجُلٌ ضَرّابٌ
وامرأةٌ ضَرّابٌ مذکر و مؤنث درو یکسانست وهمچنین
فَعُول نیز مبالغه را بود چون رَجُلٌ ظَلُومٌ وامرأةٌ ظَلُومٌ
وگاه باشد که تا زیاده کنند برای زیادت مبالغه چون رَجُلٌ علّامةٌ
وامرأةٌ علّامةٌ فَرُوقةٌ چون رَجُلٌ فَرُوقةٌ وامرأةٌ فَرُوقةٌ
ومِفْعَال ومِفْعِيل وفِعِّيل را نیز مبالغه را بود مذکر و
مؤنث درو یکسان بود چون رَجُلٌ مِفْضَالٌ وامرأةٌ مِفْضَالٌ
ورَجُلٌ مِنْطِيقٌ وامرأةٌ مِنْطِيقٌ ورَجُلٌ شِرِّيرٌ وامرأةٌ شِرِّيرٌ
وفُعَّال نیز مبالغه را بود چون رَجُلٌ طُوَّالٌ وامرأةٌ طُوَّالٌ
فصل اسم مفعول از ثلاثی مجرد بروزن مَفْعُول آید چون
مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبَانِ فصل اسم فاعل از ثلاثی
مزید فیه ورباعی مجرد و مزید فیه چون مستقبل معلوم آن باب
آید چنانکه میم مضموم بجای حرف استقبال نهاده شود وما قبل
حرف آخر

حرف آخر مکسور کرده واگر مکسور نباشد چون مُكْرِمٌ ومُدَحْرِجٌ ومُتَدَحْرِجٌ
واسم مفعول چون فعل مستقبل مجهول آن باشد چنانکه میم مضمومه
بجای حرف استقبال نهاده شود وما قبل حرف آخر را مفتوح کرده شود
اگر مفتوح نباشد چون مُكْرَمٌ ومُدَحْرَجٌ ومُتَدَحْرَجٌ وباقی امثله اینها دانسته
میشود ان شاء الله تعالی فصل معتل الفاء از باب فَعَلَ يَفْعَلُ نیامده است
در لغت فصیح مثال واوی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ اَلْوَعْدُ وعده کردن
ماضی معلوم وَعَدَ وَعَدَا وَعَدُوا وَعَدَتْ وَعَدَتَا وَعَدْنَ تا آخر چنانچه
در صحیح دانسته شد وازین جهت او را مثال گویند که مماثلت و مشابهت
بصحیح دارد در احتمال حرکات و سکنات مستقبل معلوم يَعِدُ
يَعِدَانِ يَعِدُونَ تا آخر اصل يَعِدُ يَوْعِدُ بوده است واو واقع شده میانهٔ
یای مفتوحه وکسرهٔ لازم ثقیل بود وانداختند يَعِدُ شد و یاو تا
وهمزه ونون را نیز انداختند براطراد باب امر حاضر عِدْ عِدَا عِدُوا
عِدِي عِدَا عِدْنَ نون تاکید ثقیله عِدَنَّ عِدَانِّ عِدُنَّ عِدِنَّ عِدَانِّ
عِدْنَانِّ خفیفه عِدَنْ عِدُنْ عِدِنْ امر غایب لِيَعِدْ لِيَعِدَا لِيَعِدُوا لِتَعِدْ
لِتَعِدَا لِيَعِدْنَ نون ثقیله وخفیفه برقیاس گذشته وحال بالم

لما الجبان است که در صحیح گذشته حروف ناصبه چون لن یُعَدَ لن یُعَدا
لن یُعَدوا تا آخر مجهول ماضی وُعِدَ وُعِدا وُعِدوا وُعِدَت وُعِدَتا وُ
عِدنَ تا آخر بر قیاس صحیح مجهول مستقبل یُوعَدُ یُوعَدانِ یُوعَدونَ
تا آخر واو پس آمد زیرا که کسره بیفتاد اسم فاعل واعِدٌ واعِدانِ
واعِدونَ تا آخر و اسم مفعول مَوعُودٌ مَوعُودانِ مَوعُودُونَ
تا آخر مثال یائی از باب فَعَلَ یَفعِلُ المَیسِر قمار باختن ماضی معلوم
یَسَرَ یَسَرا یَسَروا تا آخر امر حاضر اِیسِر اِیسِرا اِیسِروا اِیسِری اِیسِرا
اِیسِرنَ نون تاکید ثقیله اِیسِرَنَّ اِیسِرانِّ اِیسِرُنَّ تا آخر نون خفیفه
اِیسِرَن اِیسِرُن اِیسِرِن امر غایب معلوم لِیَیسِر لِیَیسِرا لِیَیسِروا
تا آخر و نون تاکید ثقیله بر قیاس گذشته چون مجهول بنا کنی گوی
یُسِرَ بهذا یُوسَرُ بهذا و در فعل مستقبل یا با واو شود بجهة ضمه
ماقبل مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ الوجل ترسیدن وَجِلَ
یَوجَلُ اِیجَل فهو واجِلٌ و ذاک موجولٌ مثال واوی از باب فَعَلَ
یَفعَلُ الوضع نهادن ماضی معلوم وَضَعَ یَضَعُ فهو واضِعٌ و ذاک
موضوعٌ ضَع لا تَضَع مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعِلُ الورم آماه

کردن

کردن وَرِمَ یَرِمُ فهو وارِمٌ و ذاک موروم الامر منه رِم رِما رِموا
رِمی رِما رِمنَ مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعِلُ الوسم داغ نهادن
وَسَمَ یَوسِمُ فهو واسِمٌ و ذاک مَوسُومٌ الامر منه اَوسِم اجوف واوی
از باب فَعَلَ یَفعُلُ القول گفتن ماضی معلوم قالَ قالا قالوا
قالَت قالَتا قُلنَ قُلتَ قُلتُما قُلتُم قُلتِ قُلتُما قُلتُنَّ قُلتُ
قُلنا اصل قالَ قَوَلَ بود واو متحرک ماقبل مفتوح مفتوح را قلب بالف
کردند قال شد و هم چنین است حال تا قالتا و قُلنَ و قُلنَ در اصل
قَوَلنَ بوده است واو متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند قالنَ شد
التقاء ساکنین شد میانه الف و لام الف بالتقاء ساکنین بیفتاد قَلنَ
شد فتحه قاف را بدل بضمه کردند تا دلالت کند بر آنکه عین الفعل که افتاده
واو بود نه یا قُلنَ شد و هم چنین تا آخر باب مستقبل معلوم یَقُولُ یَقُو
لانِ یَقُولُونَ تَقُولُ تَقُولانِ یَقُلنَ تا آخر یَقُولُ در اصل یَقوُلُ
بود ضمه بر واو ثقیل بود بماقبل دادند یَقُولُ شد و در یَقُلنَ و تَقُلنَ
واو بالتقاء ساکنین بیفتاد امر حاضر قُل قُولا قُولُوا قُولی قُولا قُلنَ
اصل قُل اُقوُل بود ماخوذ از تَقُولُ تا که حرف مضارعت بود می اندازیم

بیفتاد

وما بعد حرف مضارع ساکن بوده همزهٔ مضمومه آوردند و آخر را
وقف کردند اُقْوُلْ شد ضمه بر واو ثقیل بود بماقبل دادند واو بالتقاء
ساکنین افتاد اُقُوْلْ شد بحرکت قاف از همزه مستغنی شدیم همزه بیفتاد قُلْ شد
و در آمد رسه کوی گر قُلْ از تَقُوْلُ ماخوذ است چون تا انداخته شد
ولام بوقف گشت واو بالتقاء ساکنین بیفتاد قُلْ قُلْ شد ترا رسد که
کوی قُلْ ماخوذ است از تَقُوْلُ تا که حرف استقبال بود انداختند بعد
از تا ساکن ابتدا بساکن محال نظر کردیم بعین الفعل عین الفعل
مضموم همزهٔ وصل مضمومه در اول وی در آوردند اُقْوُلْ شد
واو حرف علت بود و متحرک و ماقبل وی حرف صحیح ساکن نقل حرکت
واو کردیم سوی ماقبل اُقُوْلْ شد بحرکت قاف از همزه مستغنی
شدیم همزه را حذف کردیم قُلْ شد امر غایب لِيَقُلْ لِيَقُوْلَا
لِيَقُوْلُوْا تا آخر نون تاکید ثقیله در امر حاضر کوی قُوْلَنَّ قُوْلَانِّ
قُوْلُنَّ قُوْلِنَّ قُوْلَانِّ قُلْنَانِّ خفیفه قُوْلَنْ قُوْلُنْ قُوْلِنْ
نون خفیفه و ثقیله در نهی در آید لَا یَقُوْلَنَّ لَا یَقُوْلَانِّ لَا یَقُوْلُنَّ
تا آخر و در یَقُوْلَنَّ و تَقُوْلَنَّ واو باز پس آمد و در واحد مذکر امر

غایب

مقول در اصل مقوول بود واو
ثقل داشتند الف التقاء ساکنین شد
پس بعض واو اول افتاد و بعض واو زاید
مقول شد

امر غایب و حاضر در صیغهٔ نهی واو بجای خود عود کرد زیرا که التقاء
ساکنین زایل شد و در مجهول ماضی کوی قِيْلَ قِيْلَا قِيْلُوْا قِيْلَتْ قِيْلَتَا
قُلْنَ اصل قِيْلَ قُوِلَ بوده کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل واو منقلب شد بیا قِيْلَ شد و در قُلْنَ تا آخر یا بالتقاء
ساکنین بیفتاد و ضمهٔ اصلی قاف عود کرد تا دلالت کند بر آنکه عین الفعل
که افتاده است واو بوده است نه یا در این صورت معلوم و مجهول یکی شد
اما اصل معلوم قَوُلْنَ بوده است و اصل مجهول قُوِلْنَ امر قُوْلَنَّ بمجهول
مستقبل يُقَالُ يُقَالَانِ يُقَالُوْنَ تُقَالُ تُقَالَانِ يُقَلْنَ تا آخر اصل
يُقَالُ يُقْوَلُ بود واو متحرک ماقبل وی حرف صحیح ساکن فتحه واو را بماقبل
دادند واو در موضع حرکت ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند يُقَالُ شد
و همچنین است در بواقی و در يُقَلْنَ و تُقَلْنَ الف بیفتاد بالتقاء
ساکنین امر غایب مجهول لِيُقَلْ لِيُقَالَا لِيُقَالُوْا تا آخر نهی غایب لا
يُقَلْ تا آخر اسم فاعل قَائِلٌ قَاوِلٌ بود چون واو در فعل ماضی بالف
شد در اسم فاعل نیز چنین کردند و الف را حرکت دادند قَائِلٌ شد اسم مفعول

مقول مقولانِ مقولون تا آخر اصل مقول مقوول بود ضمه
واو را بقاف دادند یکی ازان دو واو افتاد بپیش بعضی واو اصل
بیفتاد بر وزن مقول و پیش بعضی واو زایده افتاد مقول شد
باب فَعَلَ یَفعِلُ البیع خریدن و فروختن ماضی باعَ باعا باعوا
باعت باعتا بِعنَ تا آخر اصل باعَ بَیَعَ بود یا متحرک ماقبل مفتوح
را قلب بالف کردند باعَ شد و در بِعنَ تا آخر چون الف افتاد فتحه
یا را بدل بکسره کردند تا دلالت کند بر آنکه عین الفعل که افتاده است
یا بوده و مستقبل معلوم یبیع اصل یبیعُ بود کسره بر یا ثقیل
بود بماقبل دادند یبیع شد و در یبعن و تبعن یا بالتقای ساکنین
بیفتاد امر حاضر معلوم بِع بیعا بیعوا تا آخر و حال در بِع بر آن
قیاس است که در قُل گفته شد امر غایب لیبع تا آخر نون ثقیله لیبیعنَّ
تا آخر نون خفیفه لیبیعَن لیبیعُن لیبیعِن نهی لا یبع تا آخر مجهول
ماضی بِیعَ بِیعا بِیعوا تا آخر اصل بُیِعَ بُیِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود
بماقبل دادند بِیعَ شد و در بِعنَ تا آخر صورت معلوم و مجهول یکی است

در اصل

در اصل مختلف اند اصل بِعنَ معلوم بَیَعنَ بوده است و اصل مجهول بُیِعنَ
بوده است و اصل مجهول بُیِعنَ بود مجهول مستقبل یُباعُ یُباعانِ یُباعونَ
تا آخر بر قیاس یُقالُ یُقالانِ یُقالونَ تا آخر باب فَعِلَ یَفعَلُ
الخوف ترسیدن ماضی خافَ خافا خافوا اصل خافَ خَوِفَ بود واو متحرک
ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند خاف شد تا آخر اصل خِفنَ خَوِفنَ
بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقای
ساکنین شد میانه واو و فا واو بالتقای ساکنین ساقط شد خِفنَ شد
و درین موضع بیان باب بسبب رعایت مخفیست که اصل فَعِلَ است تا دلالت
را بر محذوف چنانکه در قال کردن مستقبل یخاف یخافان یخافون
تا آخر نهی مجهول خیفَ منه خیفَ منهما خیفَ منهم تا آخر مستقبل یُخافُ
تا آخر امر حاضر خَف خافا خافوا تا آخر نون ثقیله خافَنَّ خافانِّ خافُنَّ
خافِنَّ خافانِّ خفنانِّ خفیفه خافَن خافُن خافِن و اجوف ازین
سه باب اصول آمده است اسم فاعل از باعَ بائعٌ بائعانِ بائعون
تا آخر اسم مفعول مَبیعٌ مَبیعانِ مَبیعونَ تا آخر اصل مبیع مبیوع
ضمه یا را بباء دادند بپیش بعضی یا افتاد مبوع شد واو را بیا کردند

ویا را مکسور گردانیدند تا مشتبه نشود با جوف واوی مبیع شد بر وزن
مَفیل پیش بعضی و زاید افتاد ضمه یا را بدل بکسره کردند و تدعاین
بحال خود باشد واگر جازمه در آید گوئی لم ادع ولم تدع لم یدع ولندع
واو بجزمی بیفتاد ونونهای عوض رفع بجزمی سقط کرد و دو نون ضمیر
برحال خود باشد امر حاضر اُدعُ اُدعُوا اُدعُوا تا آخر و نون ثقیله گوئی اُدعُونَّ
اُدعُوانِّ اُدعِنَّ اُدعُنَّ اُدعُونانِّ نون خفیفه اُدعُونْ اُدعُنْ اُدعِنْ
ماضی مجهول دُعِیَ دُعِیا دُعُوا تا آخر اصل دُعِیَ دُعِوَ بود واو از برای کسره ماقبل
با یا شد دُعِیُوا شد ضمه بر یا ثقیل بود بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میانه یاء و واو یا بالتقاء ساکنین بیفتاد دعوا شد مستقبل
مجهول یُدعَی یُدعَیانِ یُدعَون تا آخر اصل یُدعَی یُدعَوُ بود واو در چهارم
یعنی در طرف بود یعنی در کنار بود ماقبل او ضمه نبود با یا شد یُدعَی شد و در
یُدعَونَ و تُدعَون جمع مذکر واو ضمیر باقی و در جمع مؤنث واو که
لام الفعل بود با یا شد و در واحد مخاطب مؤنث واو بالف شد و افتاد
و در باقی الفاظ بالف شد و بیفتاد و در باقی الفاظ بالف شد و نیفتاد

اسم فاعل داعٍ داعِیانِ داعُونَ و دعاة و دعاءٌ و دُعّیٌ داعِیَة داعِیات
و دَعّاءٌ و دُعّاءٌ و دُعِیٌّ و دواعٍ اصل داعٍ داعِوٌ بود واو در چهارم
بود ماقبل او ضمه نبود با یا شد ضمه بر یا ثقیل بود حذف کردند التقاء
ساکنین شد میانه یاء و تنوین یا بالتقاء ساکنین بیفتاد داعٍ شد بر
وزن فاعٍ شد الف و لام در آوری یا باقی ماند داعون در اصل
داعِوُونَ بود واو بجهت کسره ماقبل با یا شد داعِیُونَ شد ضمه بر یا ثقیل
بود بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل یا افتاد داعُونَ شد بر وزن
فاعُونَ اسم مفعول مَدعُوٌّ مَدعُوّانِ مَدعُوّونَ مَدعُوّةٌ مَدعُوّتانِ
مَدعُوّاتٌ ناقص یایی از باب فَعَلَ یَفعِلُ الرَّمیُ تیر انداختن و دشنام
دادن ماضی معلوم رَمَی رَمَیا رَمَوا رَمَت رَمَتا رَمَینَ تا آخر ماضی
مجهول رُمِیَ رُمِیا رُمُوا تا آخر اصل رَمَی رَمَیَ بود یا متحرک ماقبل
مفتوح را قلب بالف کردند رمی شد مستقبل معلوم یَرمِی یَرمِیانِ یَرمُونَ
تا آخر واحد مؤنث وی و جمع مؤنث وی در صورت یکسانند لیکن
تقدیر مختلف اند وزن جمع تفعلن است و اصل واحد ترمیین بود
کسره بر یا ثقیل بود انداختند تا که لام الفعل بود بالتقاء بیفتاد ترمین شد

بروزن تفعین چون ناصبه در آید گوئی لن یرم لن یرما لن یرموا
تا آخر وچون جازمه در آید گوئی لم یرم لم یرما لم یرموا تا آخر جزمی بقیاس
مثل واو ولم یدع امر حاضر ارم ارمیا ارمی ارمیا ارموا ارمی ارمیا
ارمین نون تاکید ثقیله ارمین ارمیان ارمن ارمن ارمن ارمیان
ارمینان خفیفه ارمن ارمن مستقبل مجهول چو یرمی یرمیان
یرمون تا آخر بقیاس یدعی اسم فاعل رام رامیان رامون
رماة ورمات ورمی رمیة رامیتان رامیات ورواس ورماة ورمی
اسم مفعول مرمی مرمیان مرمیون مرمیة مرمیتان مرمیات
اصل مرمی مرموی بود واو ویا در یک کلمه شدند سابق ساکن واو را با یا
کردند و یا را در یا ادغام کردند و میم را از جهت مناسبت یا بدل بکسره کردند
مرمی شد ناقص واوی از باب فعل یفعل الرضا والرضوان
خشنود شدن ماضی معلوم رضی رضیا رضوا رضیت رضیتا
رضین تا آخر اصل رضی رضو بود واو در طرف بود و ماقبلش مکسور
با یا کردند رضی شد و رضوا اصلش رضوو بود واو با یا شد رضیو شد
ضمه بر یا ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل یا بالتقاء ساکنین بیفتاد

بروزن فعوا

بروزن فعوا ماضی مجهول رضی رضیا رضوا برقیاس رمی رمیا
رموا مستقبل معلوم یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین
تا آخر ترضین واحد مخاطب مؤنث با جمع مؤنث وی در صورت یکسانند
و در تقدیر مخالف اند و ترضین جمع مؤنث بروزن تفعلن چنانکه اصل
وی بوده است و ترضین واحد مخاطب مؤنث در اصل ترضیین بود بر
وزن بروزن تفعلین یاء متحرک ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند
ترضاین شد التقاء ساکنین الف یا بیفتاد ترضین بروزن تفعین مستقبل
مجهول یرضی برقیاس ناقص یائی هم از باب علم یعلم الخشی و
الخشیة ترسیدن ماضی معلوم خشی خشیا خشیوا تا آخر مستقبل معلوم
یخشی یخشیان برقیاس یرضی یرضیان یرضون ناقص واوی
از باب فعل یفعل الرخی والرخوة سست شدن ماضی معلوم رخو
رخوا رخوا تا آخر مستقبل معلوم یرخو یرخوان یرخون تا آخر جمع
مذکر وجمع مؤنث در صورت یکسانند و در مخاطبه در تقدیر مختلف اند
چنانکه جمع مذکر ترخون بود و جمع مؤنث بر اصل خود است مانند تفعلن
مجهول ماضی رخی رخیا رخوا اصل رخی رخو بود واو از برای

كسره ماقبل بايا شد رخي شد تا آخر مجهول مستقبل يرخي يرخيان
يرخون ناقص يائى از باب فعل يفعل الرعي چرانيدن والرعا
نگاه داشتن ماضي رعي رعيا رعوا رعت رعتا رعين تا آخر
مستقبل يرعي يرعيان يرعون تا آخر امر حاضر از رضي يرضي ارض
ارضيا ارضوا تا آخر نون ثقيله ارضين ارضيان ارضن تا آخر
و برهمين قياس است اخش اخشيا اخشوا تا آخر ارع ارعيا ارعوا
تا آخر امر حاضر از رخو ارخ چون ادع اسم فاعل راض و خاش و
راع وراخ وداع ورام اسم مفعول مرضي و مرعي و مخشي و مرخو
و ناقص واوي از باب فعل يفعل نيامده است لفيف مفروق
از سه باب آمده است اول فعل يفعل الوقي والوقاية نگاه
داشتن ماضي معلوم چون وقى يقي ماضي وقا وقيا وقت وقوا
وقت وقين تا آخر برقياس رمي مستقبل معلوم يقي
يقيان يقون تا آخر واصل يقي يوقي بود واو افتاد چنانكه
در يعد وضمه يا افتاد چنانكه در يرمي اصل يقي يوقي بود واو
افتاد چنانكه در يعد وضمه يا افتاد چنانكه در يرمي ومثال وحكم
وي حكم مثال واوي است چنانكه گذشت وحكم يائى وي حكم

يائى ناقص است وچون ناصبه در آيد گوئى لن يقي لن يقيا لن يقوا
تا آخر وچون جازمه در آيد گوئى لم يق لم يقيا لم يقوا اسم فاعل واق
تا آخر اسم مفعول موقي چون مرمي امر حاضر ق نون ثقيله قين قيان
قن تا آخر خفيفه قين قن قن دوم از باب فعل يفعل الوجي سوده
شدن سم ستور ماضي وجي وجيا وجوا تا آخر برقياس رضي مجهول ماضي
وجي به چون رضي مستقبل معلوم يوجي يوجيان الخ چون يرضي امر حاضر
ايج ايجيا ايجوا نون ثقيله ايجين تا آخر برقياس ارضين خفيفه ايجن
ايجن ايجن اسم فاعل چون واج چون رام اسم مفعول موجي چون مرمي
ومرعي ومخشي ومرخو وناقص واوي از باب فعل يفعل
سيم از باب فعل يفعل الولي پي چيز شدن ونزديك شدن ودر الولاية
ماضي معلوم ولي وليا ولوا چون رضي رضيا رضوا مستقبل معلوم
يلي يليان يلون تا آخر چون يقي يقيان يقون تا آخر مستقبل مجهول
يولى يوليان يولون اسم فاعل وال چون واق اسم مفعول مولي
چون موقي لفيف مقرون از دو باب آيد اول از باب فعل يفعل
الطي در نورديدن ماضي معلوم طوى طويا طووا تا آخر برقياس.

مهموز الفاء صحیح از باب فعل یفعل

رمی مستقبل یطوی یطویان یطوون بر قیاس یرمی امر حاضر اطو بر قیاس
ارم اسم فاعل طاو طاویان طاوون چنانچه اسم مفعول مطوی چون مرمی
دویم از باب فعل یفعل ماضی معلوم امر امرا امروا تا آخر مستقبل یامر
یامران یامرون تا آخر چنانکه در صحیح دانسته شد ماضی مجهول امر مستقبل
یؤمر اسم فاعل آمر اسم مفعول مأمور امر حاضر اومر اومرا اومروا
تا آخر اصل اومر اءمر بود دو همزه جمع شدند اول مضموم دوم ساکن همزه
دویم را باواو کردند اومر شد و اگر اول مکسور شد دویم با یا شود چنانچه در
ادب یادب کوئی ایدب و اگر اول مفتوح شد دوم ساکن دوم بالف شود چنانکه
در امن یامن کوئی آمن اصلش اءمن بود مهموز العین صحیح از باب فعل
یفعل الزئیر بانگ کردن شیر زار یزئر چنانکه کوئی ضرب یضرب مهموز
اللام صحیح از باب فعل یفعل الهنا بگواریدن طعام هنا یهنا چون منع
یمنع و هنا یهنا چون ضرب یضرب مهموز اللام از باب فعل یفعل جاء
یجیء اسم فاعل جاء اسم مفعول مجیء امر حاضر جیء نهی لا تجیء مهموز الفاء ناقص
از همین باب اتی یاتی چون رمی یرمی در امر حاضر کوئی ایت چرا که همزه
با یا شد مهموز العین مثال از همین باب الوئد زنده در کور کردن ماضی وءد

۱۲۶۹

وءد وادعه وءدوا چون وعد وعدا وعدوا مهموز العین لفیف
الوءی وعده کردن و وعده دادن وای یای چون وقی یقی مهموز
الفاء لفیف مقرون الاوی جای گرفتن اوی یاوی چون طوی یطوی
مهموز الفاء مضاعف حکم مضاعف دارد پس مهموز هر باب بر قیاس آن باب
بود مضاعف از باب فعل یفعل المد کشیدن ماضی مد مدا مدوا مدت
مدتا مددن تا آخر مددت مددتما مددتم مددت مددتما مددتن مددت
مددنا در اصل مدد بود دال اول را ساکن کردند و در ثانی ادغام کردند مدتا
و در مددن تا آخر ادغام نکردند جهت آنکه شرط ادغام ممکن نبود از این جهت
بر حال خود باقی ماند مستقبل یمد یمدان یمددن تا آخر اصل یمد یمدد بود
حرکت دال اول را بمیم دادند و دال اول را در دویم ادغام کردند یمد
و در یمددن و تمددن ادغام ممکن نبود چنانکه در مددن گفته شد مجهول
ماضی مد تا آخر مستقبل یمد امر حاضر در واحد مذکر وی چهار وجه جایز است
مد مد مد امدد بفک ادغام و در باقی صیغها یک وجه جایز است
مدی مدا امددن تا آخر و در مفرد مذکر و خواه مؤنث همچنین چهار وجه جایز است
چنانکه کوئی لیمد لیمد لیمد لیمدد لیمدا لیمدوا لتمد لتمد لتمد لتمدد لامد
لتمد نیز چهار وجه جایز است و برین قیاس حال نهی و جحد مضاعف از یک باب

اصول آید فَعَلَ یَفعَلُ چنانکه گذشت و فَعِلَ یَفعِلُ چون وَرِمَ
یَرِمُ و فَعِلَ یَفعُلُ چون بَرَّ یَبَرُّ و در امر ض و اخوات وی سه
ازین دو باب سه وجه جایزست زیرا که ضمه از برائ موفقت عین الفعل
بود ساقط شد نون ثقیله مُدَّنَّ مُدَّانِّ مُدُّنَّ مُدِّنَّ مُدَّنِّ امْدُدْنانِّ
خفیفه مُدَّنْ مُدُّنْ مُدِّنْ اسم فاعل مادٌّ مادّانِ مادّونَ مادَّةٌ مادّتانِ
مادّاتٌ و موادُّ اسم مفعول مَمدودٌ مَمدودانِ مَمدودونَ تا آخر
فصل ضَرَبَ یَضرِبُ بدانکه مصدر میمی و اسم زمان و اسم در فعل ثلاثی مجرد از یَفعِلُ
مَفعَلٌ چون مَضرَبٌ آید بمعنی آشامیدن و مکان آشامیدن و
زمان آشامیدن و از یَفعُلُ نیز همچنین آید چون قَتَلَ یَقتُلُ مَقتَلٌ بمعنی
کشتن و زمان کشتن و مکان کشتن یَفعِلُ مگر در چند کلمه که مکان و زمان
بر وزن مَفعِلٌ آمده چون مَطلِعٌ و مَشرِقٌ و مَغرِبٌ و مَسجِدٌ
و مَنبِتٌ و مَفرِقٌ و مَجزِرٌ و مَسقِطٌ و مَنسِكٌ و مَجزِرٌ و در اینها
هم فتح نیز جایزست و از یَفعِلُ فَعَلَ مصدر مَفعَلٌ آید چون مَجلَس
و مکان و زمان مَفعِلٌ آید چون مَجلِسٌ و در مَجلِسٌ ناقص مطلقا
هم مَفعَلٌ آید و هر چه زین چنین نیست شاذ باشد و بدانکه مَفعَلٌ و مَفعِلٌ

ومفعلة

و مِفعَلةٌ برای آلت بود چون مِخیَطٌ و مِفتاحٌ و مِغرَفةٌ و فَعلةٌ برای
مره بود چون ضَربةٌ و فِعلةٌ برای هیئت و چگونگی فعل بود چون جِلسةٌ
و فُعلةٌ برای مقدار بود چون اُکلةٌ و لُقمةٌ و فُعالةٌ برای آن چیز
بود که از فعل ساقط شود چون کُناسةٌ و قُلامةٌ و بدانکه از مزید فیه ثلاثی و رباعی
مجرد و مزید فیه مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان در وزن مفعول آن
باب باشد فصل بدانکه باب فَعَلَ یَفعَلُ مشروط است بآنکه عین الفعل او یا لام
الفعل او حرفی از حروف حلق باشد و آن شش است همزه و ها و عین و حا
و غین و خا و در مثال این باب چون وَضَعَ یَضَعُ واو افتاد در مستقبل زیرا
که اصل یَوضَعُ بود واو افتاد چنانکه در یَعِدُ و بعد از آن کسره را با فتحه بدل کردند
از جهت ثقالت حرف حلق بخلاف وَجِلَ یَوجَلُ که واو باقی ماند بر حال خود
فصل باب افعال الصحیح اَکرَمَ یُکرِمُ و در اصل یُأکرِمُ بود چون در اُکرِمُ
که متکلم وحده بود دو همزه جمع میشد یکی را بجهت ثقالت انداختند و در باقی
الفاظ نیز انداختند برای موافقت باب و امر حاضر را از اصل مستقبل گرفته
و گویند اَکرِمْ اَکرِما اَکرِموا و این همزه همزه قطعست چون بما قبل متصل شود
ساقط نشود بلکه نیز قبل خود چون فَاَکرِمْ ثم اَکرِمْ نون ثقیله اَکرِمَنَّ خفیفه اَکرِمَنْ

بر آن قیاس که دانسته شد اسم فاعل مُکْرِمٌ اسم مفعول مُکْرَمٌ و غا در باب
افعال تعدیه ثلاثی مجرد لازم باشد چون اَذْهَبْتُ زیدًا اَقْعَدْتُ وَ اَجْلَسْتُ
فَجَلَسَ و شاید که بمعنی دخول در وقت باشد چون اَصْبَحَ زیدٌ ای دخل فی
الصّباح و اَمْسٰی زیدٌ ای دخل فی المساء و شاید که بمعنی رسیدن بهنگام باشد
چون اَحْصَدَ الزَّرْعُ و اَصْرَمَ النَّخْلُ و بمعنی گردانیدن باشد چون اَثْمَرَ الرجلُ بمعنی یافتن
بر صفت باشد چون اَحْمَدْتُ زیدًا ای وجدتُه محمودًا مثال واوی از باب افعال
الایعاد بیم کردن اصلش اِوْعَادٌ بود در اصلش واو ساکن را برای کسره ماقبل
با یا کردند ایعاد شد ماضی معلوم اَوْعَدَ تا آخر مستقبل معلوم یُوْعِدُ
یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ تا آخر مجهول ماضی اُوْعِدَ تا آخر مجهول مستقبل
یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُوْنَ تا آخر امر حاضر اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا تا آخر
مثال یائی از باب افعال الایسار توانگر شدن ماضی اَیْسَرَ اَیْسَرَا
اَیْسَرُوْا تا آخر مستقبل مجهول یُوْسَرُ یُوْسَرَانِ یُوْسَرُوْنَ تا آخر اسم فاعل مُوْسِرٌ
مُوْسِرَانِ مُوْسِرُوْنَ یائی ساکن بسبب ضمه ماقبل با واو شد اجوف واوی
از باب [illegible] اقامة بپا داشتن ماضی اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوْا تا آخر اصل
اَقَامَ [illegible] ماقبل وی حرف صحیح است نقل کردند فتحه واو را

بماقبل

بماقبل دادند واو در موضع حرکت و ماقبل مفتوح با الف کردند
اقام شد و در اَقَمْنَ تا آخر الف بیفتاد بالتقاء ساکنین مجهول ماضی
اُقِیْمَ اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند واو منقلب بیا
اُقِیْمَ مجهول مستقبل یُقَامُ در اصلش یُقْوَمُ بود حرکت واو را بماقبل دادند
واو در موضع حرکت بود و ماقبل وی مفتوح قلب با الف کردند یُقَامُ
شد مستقبل یُقِیْمُ یُقِیْمَانِ یُقِیْمُوْنَ تا آخر اصل یُقِیْمُ یُقْوِمُ کسره واو
بماقبل دادند و واو برای کسره ماقبل بیا شد یُقِیْمُ شد و در یُقِمْنَ و تُقِمْنَ
یا بالتقاء ساکنین افتاد امر حاضر اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا در اَقِمْ و اَقِمْنَ یا بالتقاء
ساکنین بیفتاد و نون ثقیله اَقِیْمَنَّ خفیفه اَقِیْمَنْ اَقِیْمُنْ اَقِیْمِنْ اسم فاعل
مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُوْنَ اصلش مُقْوِمٌ بود بر قیاس یُقَامُ که اصلش یُقْوَمُ بود
فتحه واو را بماقبل دادند واو الف شد و در یُقِمْنَ و تُقِمْنَ الف بیفتاد و در
نهی لَا یُقِمْ جحد لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقِیْمَا لَمْ یُقِیْمُوْا نفی لَا یُقِیْمُ استفهام هل یُقِیْمُ و اقامة
در اصل اِقْوَامًا بر وزن افعالًا فتحه واو را بماقبل دادند واو بالتقاء ساکنین بیفتاد
اِقَامًا شد و در آخر عوض محذوف تا آوردند اقامة اجوف یائی از باب افعال
الاطارة پرانیدن و پریدن اطار یطیر اطارة اَطِرْ لا تُطِرْ المُطِرُ والمُطَارُ

حرف استقبال ... حرکت ... و آخر او وقف کرده اقوم شد حرکت واو را بماقبل دادند واو را قلب بیا کرده اقیم شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را انداختند اقم شد

ناقص واوی از باب افعال الارضا خوشنود کردن ارضی یرضی ارضا
المرضی ارض لا ترض نون ثقیله ارضین ارضیان ارضن تا آخر
اصل ارضاء ارضای بعد از الف زائده منقلب گشت بهمزه و حکم آن
حال واو که در آخر بعد از الف زائده باشد چون کساء و ردا لفیف
مفروق از باب افعال الایجا سوده شدن سم ستور ماضی اوجی یوجی
ایجاء الموجی الموجی اوج لا توج لفیف مقرون از باب افعال
الاهوا قصد کردن اهوی یهوی اهواء المهوی المهوی اهو
لا تهو مضاعف از باب افعال الایمان گرویدن و امن الاحباب
دوست داشتن احب یحب المحب المحب احبب نهی لا تحب
لا تحبب مهموز الفا از باب افعال الایمان گرویدن و ایمن بودن
آمن یؤمن ایمانا و در اصل ءأمانا بود همزه شد دوم ساکن بعد اول
مکسور واجب شد قلب بیا و در آمن بالف کردند و در اؤمن بواو شد چنانچه
در ما تقدم معلوم شد و در یؤمن مؤمن و مؤمن قلب همزه بواو جایزست
امر حاضر آمن آمنا آمنوا تا آخر نون ثقیله آمنن نون خفیفه آمنن باب
تفعیل این باب برای تکثیر باشد چون فتح الباب و مات المال و موت الابل

و از برای مبالغه نیز باشد چون صرح هویدا شد و صرّح نیک هویدا شد
و برای تعدیه آمده بود چون فرح زید و فرّحته و برای نسبت آید چون فسّقته
و کفّرته و مصدر این باب بر وزن تفعیل آید و بر وزن فعّال نیز آید
چون کذبوا بآیاتنا کذّابا و بر وزن تفعلة و فعال آید چون تبصرة
و سلام و کلام و وداع و صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب
بر یک قیاس آید چون کرّم و وعّد و وجّل و قوّل و حبّب ناقص چون
ثنّی یثنّی تثنیة المثنّی المثنّی ثنّ لا تثنّ و مصدر وی دائما
تفعلة باشد و گاه باشد که بر وزن تفعیلة آید جهة ضرورت شعر تنزّی
دلوها تنزیا کما تنزّی شهلة صبیّا و مهموز و باب
بر قیاس آن باب است چنانچه دانسته شد لفیف مفروق و مقرون حکم ناقص دارد
چون وصّی یوصّی توصیة و طوّی یطوّی تطویة باب
مفاعلة اصل این باب آن است که میان دو کس باشد یعنی هر یک با دیگری
همان کند که دیگری با وی کند لیکن یکی در لفظ فاعل باشد و دیگری
مفعول و بحسب معنی عکس این لازم آید چون ضارب زید عمروا

وشاید که بین نیست نباشد چون سارقت و عاقبت اللص و مصدر
این باب مفاعلة و فعالا و فیعالا آید چون قاتل یقاتل مقاتلة و قتالا
و قیتالا و صحیح و مثال و اجوف درین باب بر یکقیاس آید چون ضاقب .
و قاعد و واعد و قاول ناقص ازین باب المرامات بایکدیگر
تیر انداختن رامی یرامی رام لاترام المرامی المرامی و لفیف همچون
ناقص بود و مهموز هر باب چون آن باب است مضاعف المحابة و لحاب
باکسی دوستی داشتن حاب یحاب مجهول ماضی حوب مجهول مستقبل یحاب
اصل معلوم ماضی حابب بود و اصل مجهول ماضی حوبب بود و اصل مستقبل
یحابب بود بعد از ادغام هر دو یکسان شدند الا در جمع مؤنث و همچنین
اسم فاعل و مفعول بریکصورت آید در لفظ و در تقدیر مختلف
همچون محاب ولیکن اسم فاعل اصل محابب امر حاض حاب حاب
حاب و نهی لاتحاب لاتحاب باب افتعال این باب
مطاوع فعل ثلاثی است چون جمعته فاجتمع و نشرته فانتشر

فانتشر و بین نیست بجا آید یعنی تفاعل چون اختصم زید و عمرو یعنی
فعل ثلاثی است چون جذب و اجتذب مثال واوی الاتهاب
قبول کردن اتهب یتهب اتهابا المتهب المتهب اتهب
لاتتهب در اصل اوتهب یوتهب اوتهابا بود واو را تا کردند و تا را
در تا ادغام و گاه باشد که گویند ایتعد یاتعد ایتعادا ایتسر یاتسر ایتسارا
اجوف واوی الاجتیاب قطع کردن بیابان ماضی اجتاب یجتاب
اجتیابا مستقبل یجتاب اسم فاعل و اسم مفعول مجتاب لیکن اسم فاعل
مجتوب بود و مفعول مجتوب امر حاضر اجتب اجتبا اجتبوا لفظ ماضی
و امر بهم مشتبه شدند لیکن اصل ماضی اجتوب اجتوب اجتوبا اجتوبوا
بود و اصل امر اجتوب اجتوبا اجتوبوا بود مجهول ماضی اجتیب اجتوب
بود کسره واو بما قبل دادند بعد از حذف حرکت ماقبل واو یا شد و در
اجوف یائی گوئی الاختیار برگزیدن ماضی اختار مستقبل یختار مجهول ماضی
اختیر اصلش اختیر بوده است کسره یا را بما قبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل اختیر اسم فاعل و مفعول مختار مجهول مستقبل یختار ناقص
استتب یستتب لا استتب

یائی الاجتبا برگزیدن اِجتَبیٰ یَجتَبی اِجتِبائاً اَلمُجتَبی

اَلمُجتَبیٰ اِجتَبِ لاتَجتَبِ مضاعف الامتداد کشیده شده

اِمتَدَّ اِمتَدّا اِمتَدُّوا یَمتَدُّ یَمتَدّانِ یَمتَدُّونَ اَلمُمتَدّ امر حاضر اِمتَدَّ اِمتَدّا

اِمتَدُّوا و او نهی نیز برین قیاس بود باب انفعال این باب متعدی نباشد

و مطاوع فَعَلَ باشد چون کَسَرتُهُ فَانکَسَرَ چون آب بجسته فانبجس

اجوف الانقیاد رام شدن ماضی معلوم اِنقادَ اِنقادا اِنقادُوا

و چون مجهول بناکنی گوئی اُنقِیدَ اصلش اُنقُوِدَ بود کسره بر واو ثقیل

بود بما قبل دادند بعد از حذف حرکت ما قبل واو منقلب شد بیا اُنقِیدَ شد

مستقبل یَنقادُ اصلش یَنقَوِدُ بود ناقص الانمحی سترده شدن

اِنمَحیٰ یَنمَحی اِنمِحاءً تا آخر اَلمُنمَحی اَلمُنمَحیٰ اِنمَحِ لاتَنمَحِ

و برین قیاس بود لفیف مقرون الانزوا گوشه گرفتن چون انزویٰ ینزوی

فهو مُنزَوٍ و ذاک مُنزَوًی وانزَوِ و لاتَنزَوِ مضاعف

الانصباب ریخته شدن اِنصَبَّ اِنصَبِّ اِنصَبِّ نهی لاتنصبّ

لاتَنصَبِّ باب استفعال

اِستَکسَبَ و استَخرَجَ و شاید که از برای سؤال باشد چون استنجز الطین

و استنوق الجمل و شاید که بمعنی اعتقاد باشد چون استکبره و استعظمه

مثال واوی الاستیجاب سزاوار چیزی شدن اِستَوجَبَ یَستَوجِبُ

استیجاباً فهو مُستَوجِبٌ و ذاک مُستَوجَبٌ اِستَوجِب لاتَستَوجِب

بر قیاس صحیح اجوف الاستقامة راست بایستادن استقام

یستقیم استقامةً المستقیم المستقام اِستَقِم لاتَستَقِم بر قیاس اقام

یقیم اقامةً ناقص الاستخبا خیمه زدن استخبی یستخبی استخباءً المستخبی

المستخبی اِستَخبِ لاتَستَخبِ لفیف مقرون اِستَحیی یستحیی فهو المستحیی

و ذاک المستحیی اِستَحیِ لاتَستَحیِ و شاید که گویند استحی یستحی فهو مستحٍ

و ذاک مستحیا اِستَحِ لاتَستَحِ و در حیی یحیی جایز است که ادغام

کنند و گویند حَیَّ حَیّا حَیُّوا مضاعف الاستتباب تمام شدن

کار اِستَتَبَّ یَستَتِبُّ المُستَتِبُّ فهو المُستَتَبُّ امر حاضر اِستَتِبَّ

اِستَتِبَّ لاتَستَتِبَّ لاتَستَتِبِّ لاتَستَتبِب تفعّل این باب

مطاوع فعل باشد چون قطعته فتقطّع وبمعنی تکلف وتشبه آید
چون تحلّم وتزهّد وبمعنی مهلت آید چون تجرّع وچون مستقبل تفعّل
وتفاعل دو تا جمع شوند جایز باشد کی یکی را بیندازند چون تنزّل
الملائکة وتواردن عن کهفهم ناقص تمنّی یتمنّی
تمنّیاً اصل مصدر تمنّیاً بود ضمه را بجهة یا با کسره کردند هم فاعل
متمنّ متمنّیان تا آخر امر حاضر تمنّ نهی لا تتمنّ بحذف یکتا باب
تفعّل مضاعف تحبّب یتحبّب المتحبّب تحبّب تحبّب برفاعل
تصرّف صحیح باب تفاعل اصل این باب آنست که میان متعدد باشد
همچنانکه مفاعل لیکن مجموع اینها بحسب صورت فاعل باشد چون تضارب
زیدٌ وعمروٌ ودر باب مفاعل بحسب صورت یکی فاعل باشد ودیگری
مفعول چنانکه گفته شد وشاید که بمعنی اظهار چیزی آید که آن چیز
نباشد چون تجاهل زید وتمارض وبمعنی افعل آید چون
تساقط بمعنی اسقط قال الله تعالی تساقط علیك رطبا
جنیّا ای اسقط ناقص التفاعل

تصابی یتصابی تصابیاً ضمه برای مناسبت یا با کسره شد چنانکه
در باب تفعّل گفته شد المتصابی المتصابی تصاب لا یتصاب
ناقص یائی ترامی یترامی تراميا بر قیاس تصابیا
مضاعف الاتحاب یکدیگر را دوست داشتن تحابّ یتحابّ
فهو متحابّ تحابّ تحابب لا تتحابب الی آخر فصل بدانکه
فا در باب تفاعل وتفعّل هرگاه که یکی ازین یازده حرف باشد تا و
ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و
طا و ظا روا باشد که تا را از جنس فا گردانند ودر فا ادغام کنند
وهرجا که اول ساکن باشد همزه وصل در آورند پس در تطهّر یتطهّر
تطهّرا فهو متطهّر وذاك مطهّر گوئی اطّهّر یطّهّر
اطّهّرا ودر تدارك یتدارك وتداركا فهو متدارك
وذاك متدارك گوئی ادّارك یدّارك ادّاركا
فهو مدّارك ودر قرآن مجید آمده است المزّمّل والمدّثّر
وازّیّنت فادّارأتم وتزاوروا عن کهفهم ودرین قیاس

بهو اترب يترب اترابًا و اتابع يتابع اتابعًا و اثبت
يثبت اثباتًا و اثاقل يثاقل اثاقلًا و ادثر يدثر
ادثارًا و ادارك چنانكه گذشت و اذكر يذكر اذكارًا
و ادجج يدجج ادججًا و ازمل يزمل ازملًا و از
ورين ورد ادورًا و استرع يسترع استرعًا و اسا
دع يسادع اسادعًا و اشجع يشجع اشجاعًا و اشارع
يشارع اشارعًا و اصعد يصعد اصعادًا و
اصاعد يصاعد اصاعدًا و اضرع يضرع اضرع
و اضاعن يضاعن اضاعنًا و اطهر يطهر
چنانكه گذشت و اطابق يطابق اطابقًا اظرف
يظرف اظرافًا و اظاهر يظاهر اظاهرًا و بدانكه
عين در باب افتعال چون ازين يازده حروف باشد روا بود كه
تاء افتعال را ساكن سازند و در عين ادغام كنند پس دو ساكن
جمع شوند و فا و تا بعض حركت تا را بر فا افكنند و در

فائده

يختصم اختصامًا فهو مختصم و ذاك مختصم چنين گويند
خصم يخصم خصامًا فهو مخصم و ذاك مخصم خصم
لا تخصم و بعضى فا را حركت بكسره دهند و گويند خصم يخصم
خصامًا فهو مخصم و ذاك مخصم خصم لا تخصم همزه
بيفتاد بترى حركت فا باب افعلال احمر يحمر احمرارًا
فهو محمر احمر احمر نهى لا تحمر لا تحمر باب
افعيلال احمار يحمار احميرارًا فهو محمار احمار
احمارر لا تحمار لا تحمارر باب فعلل دحرج
يدحرج دحرجة و دحراجًا فهو مدحرج و ذاك مدحرج دحرج
لا تدحرج باب تفعلل تدحرج يتدحرج تدحرجًا فهو متدحرج
و ذاك متدحرج تدحرج لا تتدحرج باب افعنلال احرنجم
يحرنجم احرنجامًا فهو محرنجم احرنجم لا تحرنجم
باب افعلال اقشعر يقشعر اقشعرارًا فهو مقشعر
و ذاك مقشعر اقشعر لا تقشعر فصل بدانكه

افعلال در مزید فیه ثلاثی آمده است چون اقعنسس
اقعنساسًا که حروف اصلی وی قعس است و افعوّل آمده است
چون اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذًا و افعیلال چون اغشوشب
یغشوشب اغشیشابًا و افعنلاء نیز آمده است چون اسلنقی
یسلنقی اسلنقاءً و بدانکه مجموع همزه‌ها که در اول فعل ماضی و مزید فیه
ثلاثی و مزید فیه رباعی است همه همزهٔ وصل است در درج کلام بیفتد و همزه‌ها
که در اول مصدرها و امرهای این باب باشد الّا در باب افعل که همزهٔ وی
همزهٔ قطع است ساقط نشود نه در درج و نه در ماضی و نه در مصدر و نه در امر و هم
چنین همزه‌های متکلم جمیع ابواب ابوابه خواه مجرد و خواه مزید فیه
و خواه مذکر و خواه مؤنث بدانکه چون ذهب را با تعدیه کنی چنین
گوئی ذهب به ذهب بهما ذهب بهم ذهب بها ذهب بهما ذهب بهن ذهب
بک ذهب بکما ذهب بکم ذهب بکِ ذهب بکما ذهب بکن ذهب
بی ذهب بنا و در اسم مفعول گوئی مذهوب به مذهوب
بهما مذهوب بهم مذهوب بها مذهوب بهما مذهوب بهن
مذهوب بهما مذهوب بهم مذهوب بها مذ

بک مذهوب بکما مذهوب بکم مذهوب
بکِ مذهوب بکما مذهوب بکن مذهوب
بی مذهوب بنا و بدانکه الف فاعل و سین استفعل
گاه باشد که فعل لازم را متعدی گرداند چون سادّ زید
و سادرته و دحرج زید و استخرجته تمت الرسالة
فی لیل احد نوبت ششم شهر شوال المکرم
۱۲۳۱

اعلم ان التصریف فی اللغة التغییر و فی الصناعة

تحويل الاصل الواحد الى امثلة مختلفة لمعان
مقصودة لا تحصل الا بها ثم الفعل اما ثلاثي
واما رباعي وكل واحد منهما اما مجرد او مزيد فيه
وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم ونعني
بالسالم ما سلمت حروفه الاصلية التي تقابل بالفاء
والعين واللام من حروف العلة والهمزة والتضعيف
اما الثلاثي المجرد فان كان ماضيه على فعل مفتوح العين
فمضارعه يفعل بضم العين نحو نصر ينصر او ضرب
يضرب وقد يجيء على يفعل بفتح العين اذا كان
عين فعله او لامه حرفا من حروف الحلق وهي الهمزة
والحاء والعين والهاء والغين والخاء نحو سأل
يسأل ومنع يمنع وابى يابى شاذ وان كان
ماضيه على فعل مكسور العين فمضارعه يفعل

ثلاثي مجرد ... غير سالم
ثلاثي مزيد به اكرم غير سالم
او عدد رباعي مجرد دحرج غير سالم
وسوس مزيد فيه تدحرج غير سالم
توسوس

~~وان كان ماضيه على فعل مكسور العين فمضارعه~~
يفعل بفتح العين نحو علم يعلم الا ما شذ نحو حسب
يحسب واخواته ومق يمق وورث يرث
وان كان ماضيه على فعل مضموم العين فمضارعه
يفعل بضم العين نحو حسن يحسن واخواته
واما الثلاثي الرباعي المجرد فهو فعلل كدحرج يدحرج
دحرجة ودحراجا واما الثلاثي المزيد فيه فهو على ثلاثة
اقسام الاول ما كان ماضيه على اربعة احرف كافعل
نحو اكرم يكرم اكراما وفعّل نحو فرّح يفرّح
تفريحا وفاعل نحو قاتل يقاتل مقاتلة وقتالا
وقيتالا الثاني ما كان ماضيه على خمسة احرف
اما اوله التاء نحو تفعّل نحو تكسّر يتكسر تكسرا وتفاعل
نحو تباعد يتباعد تباعدا واما اوله الهمزة مثل انفعل

نحو انقطع ينقطع انقطاعا وافتعل نحو اجتمع يجتمع اجتماعا
وافعلّ نحو احمرّ يحمرّ احمرارا الثالث ما كان على ستة احرف
مثل استفعل استخرج يستخرج استخراجا وافعالّ نحو احمارّ
يحمارّ احميرارا وافعوعل نحو اعشوشب يعشوشب
اعشيشابا وافعوّل نحو اجلوّذ يجلوّذ اجلوّاذا
وافعنلل اقعنسس يقعنسس اقعنساسا وافعنلى
اسلنقى يسلنقي اسلنقاء واما الرباعي المزيد فيه فامثلة
كتدحرج يتدحرج تدحرجا وافعلال وافعنلل احرنجم يحرنجم
احرنجاما وافعلّل نحو اقشعرّ يقشعرّ اقشعرارا تنبيه
الفعل اما متعد وهو الذي يتعدى من الفاعل الى
المفعول به كقولك ضربت زيدا ويسمى ايضا واقعا ومجاوزا
واما غير متعد وهو الذي لم يتجاوز الفاعل كقولك
حسن زيد ويسمى ايضا لازما وغير واقع وتعديته
في الثلاثي المجرد بتضعيف العين او بالهمزة كقولك

فرّحت زيدا

فرّحت زيدا واجلسته وبحرف الجر في الكل نحو ذهبت بزيد و
انطلقت به فصل في امثلة تصريف هذه الافعال اما الماضي
فهو الفعل الذي دل على معنى وجد في الزمان الماضي فالمبني
للفاعل ما كان اوله مفتوحا او كان اول متحرك منه مفتوحا
مثاله نصر نصرا نصروا نصرت نصرتا نصرن نصرت نصرتما
نصرتم نصرت نصرتما نصرتن نصرت نصرنا وقس عليه امثال
فعّل وفاعل وتفعّل وتفاعل وفعلل وتفعلل وافتعل وانفعل
واستفعل وافعنلل وافوعل وافعوّل وافعنلاء ولا تعتبر
حركات الالفات في الاوائل فانها زائدة تثبت في الابتداء و
تسقط في الدرج فالمبني للمفعول منه وهو الذي لم يسم فاعله
وهو ما كان اوله مضموما كفُعِل وفُعْلِل وأُفعِل وفوعل
وفُعِّل وتُفُعِّل وتُفُوعِل او كان اول متحرك منه مضموما
نحو افتُعِل وانفُعِل واستُفعِل وهمزة الوصل تتبع هذا المضموم
في الضم وما قبل آخره يكون مكسورا ابدا

كقولك نَصَرَ زيدٌ واُستُخرِجَ المالُ واما المضارع فهو ما كان
اوله احدى الزوائد الاربع وهي الهمزة والنون والتاء
والياء ويجمعها انيت او اتين او نأتي فالهمزة للمتكلم
وحده نحو انصر والنون له اذا كان معه غيره والتاء
للمخاطب مفردا ومثنى ومجموعا مذكرا كان او مؤنثا
والمغايبة المفردة والمثنى والياء للغائب المذكر مفردا
ومثنى ومجموعا ولجمع المؤنث الغائبة وهذا يصلح للحال
والاستقبال تقول يفعل الان ويسمى حالا وحاضرا ويفعل
غدا ويسمى مستقبلا واذا دخلت عليه السين او سوف
فقلت سيفعل او سوف يفعل اختص بزمان الاستقبال
واذا دخلت لام الابتداء اختص بزمان الحال
فالمبني للفاعل منه ما كان حرف المضارعة منه يكون
مفتوحا ابدا الا ما كان ماضيه على اربعة احرف
فان حرف المضارعة

فانّ حرف المضارعة منه يكون مضموما ابدا نحو يُدحرِجُ
ويُكرِمُ ويُقاتِلُ ويُفرِّحُ وعلامة بناء هذه الاربعة
للفاعل كون الحرف الذي قبل آخره مكسورا ابدا مثاله
من يفعل ينصر ينصران ينصرون تنصر تنصران ينصرن
تنصر تنصران تنصرون تنصرين تنصران تنصرن انصر ننصر

بسم الله الرحمن الرحيم
قال الله تعالى عجبت لمن ايقن بالموت كيف تسرح وعجبت لمن
ايقن بالحساب كيف يجمع المال وعجبت لمن ايقن بالقبر كيف
يضحك وعجبت لمن ايقن بزوال الدنيا كيف يطمئن اليها وعجبت لمن ايقن
بفناء الآخرة كيف يستريح وعجبت لمن هو عالم باللسان جاهل بالقلب
وعجبت لمن اشتغل بعيوب الناس وهو غافل عن عيوب نفسه
وعجبت لمن يعلم ان الله تعالى مطلع عليه وكيف يعصيه وعجبت لمن يعلم
انه يموت ويدخل في القبر وحده ويحاسب وحده كيف يستأنس ونقول الله
تعالى لا اله الا الله حقا حقا محمد عبده ورسوله شهدت
نفسي بنفسي ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله

ومن لم يرض بقضائي ومن لم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي ولم يقنع بعطائي
فليطلب ربا سوائي وليخرج من ارضي وسمائي
ومن اصبح حزينا على الدنيا
فكأنما اصبح ساخطا علي ومن شكى مصيبة نزلت به فقد شكاني ومن
دخل على غني فتواضع له لاجل غناه ذهب ثلثا دينه
ومن لطم وجهه على ميت فكأنما اخذ رمحا يقاتلني به ومن كسر عودا على قبر فكأنما
هدم الكعبة بيده ومن لم يبال من اين ماكله لم ابال من اي ابواب جهنم ادخله
ومن لم يكن في الزيادة في دينه فهو في النقصان فالموت خير له ومن عمل
بما علم زاده الله علما على علمه يا ابن آدم من قنع استغنى ومن ترك الحسد
استراح ومن اجتنب الحرام خلص دينه ومن ترك الغيبة ظهرت محبته
في القلوب ومن اعتزل عن الناس سلم منهم ومن قل كلامه كمل عقله ومن كثر
كلامه قل عقله ومن رضي بالقليل فقد وثق بالله تعالى ومن رضي بالرزق
بالقليل من الرزق رضي الله تعالى عنه بالقليل من العمل يا ابن
آدم ان كنت لا تعمل بما تعلم فكيف تطلب علم ما لا تعلم يا ابن آدم اذا
فعلت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة ويا ابن
آدم من اصبح حريصا على الدنيا لم يزدد من الله تعالى الا بعدا وفي
الدنيا الا كدا وفي الآخرة الا جهدا والزم الله قلبه هما
لا ينقطع عنه ابدا وشغلا لا يفرغ عنه ابدا وفقرا لا ينال
غناه ابدا واملا لا يبلغ منتهاه يا ابن آدم كل ينقص من عمرك

وقس على هذا افعلا ويعلم ويتقاتل ويتفرّح ويكبّر ويتباعد وينقطع ويتشوّب و
يتجمّع ويحمرّ ويحمارّ ويستخرج ويتدحرج ويتقعنس ويسلنقي ويحرنجم والمبني للمفعول
ما كان حرف مضارعته مضموما وما قبل آخره مفتوح نحو يُنصَر ويُدحرَج ويُكرَم
ويُقاتَل ويُفرَّح ويُستخرَج واعلم انه يدخل على الفعل المضارع ما ولا النافيتان
فلا تغيّران صيغته فتقول لا ينصر لا ينصران لا ينصرون لا تنصر لا تنصران لا ينصرن الى آخر
ويدخل الجازم على الفعل المضارع فيحذف حركة الوحد ونون التثنية والجمع المذكر والوحدة المخاطبة
ولا يحذف نون جماعة المؤنث فانه ضمير كالواو في جمع المذكر فتثبت على كل حال
فتقول لم ينصر لم ينصرا لم ينصروا لم تنصر لم تنصرا لم ينصرن لم تنصري الى آخره و
ويدخل الناصب فيبدل من الضمة فتحة فتسقط النونات سوى نون جمع المؤنث
فتقول لن ينصر لن ينصرا لن ينصروا الى آخره ومن الجوازم لام الغائب فتقول
لينصر لينصرا لينصروا وكذلك ليضرب وليعلم وليدحرج فيها الا النا
فتقول في نهي الغائب لا ينصر لا ينصرا لا ينصروا لا تنصر لا تنصرا لا ينصرن الى آخره وفي نهي الحاضر لا تنصر

لا تنصر لا تنصروا تا آخر وهكذا قياس الى آخر وما الامر بالصيغة وهو امر الحاضر
فهو جار على لفظ المضارع المجزوم فان كان ما بعد حرف المضارعة متحركا فتسقط
منه حرف المضارعة وتأتي بصورة الباقي مجزوما فتقول في الامر الحاضر من يدحرج دحرج
دحرجا دحرجوا دحرجي دحرجا دحرجن وهكذا تقول فرح وقاتل وتكسّر وتباعد
وان كان ما بعده ساكنا فتحذف منه حرف المضارعة وتأتي بصورة الباقي مجزوما
مزيدا في اوله همزة وصل مكسورة الا ان كان عين المضارع منه مضموما
فتقول انصر انصرا انصروا انصري انصرا انصرن وكذلك اضرب واعلم
الاصل وانقطع وفتحوا همزة اكرم بناء على الموضح فان اصل تكرم تاكرم واعلم انه
اذا اجتمع تاءان في اول مضارع تفعّل وتفاعل وتفعلل فيجوز اثباتهما نحو تتجنب
وتتقاتل وتتدحرج ويجوز حذف احداهما كما وقع في التنزيل فانت له تصدّى ونارا
تلظّى وتنزّل الملائكة ومتى كان فاء افتعل صادا او ضادا او طاء او ظاء قلبت تاؤه
طاء فتقول في افتعل من الصلح اصطلح ومن الظلم اظطلم ومن الضرب اضطرب ومن
الطرد اطّرد وكذلك جميع متصرفاته نحو اصطلح يصطلح اصطلاحا فهو مصطلح وذاك
مصطلح اصطلح لا تصطلح واعلم انه ومتى كان فاء افتعل دالا او ذالا او زاء
قلبت تاؤه دالا فتقول في افتعل من الدرء ادّرء ومن الذكر اذّكر ومن الزجر

ازجر وتحق يخفف

ازجر وتحق بفصل غير الماضي من الحال نونان التاكيد خفيفة ساكنة وثقيلة مفتوحة الا فيما يختص
وهو فعل الاثنين وجماعة النساء فهي مكسورة فيهما ابدا فتقول اذهبانّ للاثنين واذهبنانّ
بالنسوة فتدخل الالف بعد نون جمع المؤنث لتفصل بين النونات ولا تدخلهما الخفيفة لانه
يلزم التقاء الساكنين على غير حده فان التقاء الساكنين انما يجوز اذا كان الاول حرف مدّ والثاني
مدغما فيه نحو دابّة ويحذف من الفعل معهما النون في الفعل الخمسة وهي يفعلان وتفعلان ويفعلون و
وتفعلون وتفعلين فيحذف واو يفعلون وتفعلون وياء تفعلين الا اذا انفتح ما قبلهما نحو تخشونّ و
لا تخشينّ ولتبلونّ واما ترينّ ويفتح آخر الفعل اذا كان فعل الواحد او الواحدة الغائبة والمتكلم اذا
كان فعل جماعة الذكور ويكسر اذا كان فعل الواحدة المخاطبة فتقول في امر الغائب مؤكدا
بالنون الثقيلة لينصرنّ لينصرانّ لينصرنّ لتنصرنّ لتنصرانّ لينصرنانّ وبالخفيفة لينصرن
لينصرن لتنصرن وتقول في امر الحاضر مؤكدا بالنون الثقيلة انصرنّ انصرانّ انصرنّ انصرنّ انصرانّ
انصرنانّ وبالخفيفة انصرن انصرن انصرن وقس على هذا النظاير واما اسم الفاعل والمفعول
من الثلاثي المجرد فالاكثر ان يجي اسم الفاعل منه على فاعل تقول ناصر ناصران ناصرون ناصرة
ناصرتان ناصرات ونواصر واسم المفعول منه على مفعول فتقول منصور منصوران منصورون
منصورة منصورتان منصورات وتقول ممرور بها ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور
بهن فتثني وتجمع وتذكر وتؤنث الضمير فيما يتعدى بحرف الجر لاسم المفعول وفعيل قد يجي
بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الراحم وبمعنى المفعول كالقتيل بمعنى المقتول واما ما زاد على ثلاثة احرف

فالحقّ للطيفيان تضموا بالتاء وسكون الميم المضمومة في موضع حرف المضارعة وتكسر
ما قبل آخره في الفاعل وتفتح في اسم المفعول نحو مكرِم ومكرَم ومدحرِج ومدحرَج ومتخرِّج
ومتخرَّج وقد يستوي لفظ الفاعل والمفعول في بعض المواضع كمحابّ ومتحابّ
ومختار ومضطر ومعتدّ ومنصبّ ومنصبّ فيه ومتحابّ فيه ومتحابّ عنه ويختلف في التقدير
فصل المضاعف ويقال له الاصمّ وهو من الثلاثي المجرد والمزيد فيه ما كان عينه ولامه
من جنس واحد كردّ واعتدّ فان اصلهما ردد واعتدد ومن الرباعي ما كان
فاؤه ولامه الاولى من جنس واحد وكذلك عينه ولامه الثانية [illegible] وجد
ويقال له المطابق وزلزل زلزالا وان لحق المضاعف بالمعتلات [illegible]
حرف التضعيف لاجل الابدال كقولهم املبت بمعنى امللت والحذف كما [illegible]
مسّت وظلت بفتح الفاء وكسرها واحست اى مسست وظللت واحسست
والمضاعف يلحقه الادغام وهو اسكان الاول وادراج في الثاني ويسمى الاول
مدغما والثاني مدغما فيه وذلك واجب في نحو مدّ يمدّ واعدّ يعدّ وانقدّ ينقدّ
واعتدّ يعتدّ واسودّ يسودّ واستعدّ يستعدّ واطمأنّ يطمئنّ وتمادّ
يتمادّ وكذلك هذه للافعال اذا بنيتها للمفعول نحو مُدّ يُمدّ وكذا نظائره
وفي نحو مدّا مصدرا وكذلك اذا اتصل بالفعل الف الضمير او واوه
ياءه

يمدّ وامدّ يمدّا وممتنع في نحو مددت ومددنا ومددت الى مددتنّ ومددن و
يمددن يمددن وامددن ولا تمددن وجائز اذا دخل الجازم على فعل الواحد نحو لم
[illegible] مكسور العين كيفرّ او مفتوحه كيعضّ فتقول لم يفرّ ولم يعضّ بفتح اللام وكسرها ولم يفرر ولم يعضض
[illegible] الادغام وهكذا حكم تقتير وتجير وتجار وان كان عين المضارع مضموما فيجوز الحركات الثلاث
[illegible] الادغام وفكّه فتقول لم يمدّ بحركات الدال ولم يمدد وهكذا حكم الامر فتقول فرّ وعضّ بكسر اللام
وفتحها وافرر واعضض ومدّ بحركات الدال وامدد وتقول في اسم الفاعل مادّ مادّان مادّون
[illegible] ومادّة والمفعول ممدود وممدودات فصل المعتل وهو ما كان احد اصوله حرف
[illegible] الواو والياء والالف وتسمى حروف المد واللين والالف حينئذ تكون منقلبة عن واو
[illegible] وهو سبعة الاول المعتل الفاء ويقال له المثال لمماثلته الصحيح في احتمال الحركات
اما الواو فتحذف من الفعل المضارع الذي على يفعِل بكسر العين من مصدره الذي يجيء على فِعلة بكسر الفاء
وتسلم في سائر تصاريفه تقول وعد يعد عدة وهو واعد وذاك موعود عد لا تعد وكذلك
[illegible] مقدرة فاذا زالت كسرة ما بعدها اعيدت الواو المحذوفة نحو لم يوعد وتثبت في
يفعَل بالفتح كوجل يوجل ايجل قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها فان انضم ما قبلها
عادت الواو وتقول يا زيد ايجل تلفظ بالواو وتكتب بالياء وتثبت الواو في يفعُل بالضم كوجه
يوجه وحذفت الواو من يطع ويسع ويضع ويقع ويدع [illegible] الفعل لانها في الاصل
يفعِل بالكسر فتحت العين لاجل الحرف الحلق وحذفت من يذر لكونه بمعنى يدع واماتوا ماضي

يبع ويذر وحذف الفاء دليل على انه واو وأما الياء فتثبت على كل حال نحو يمن ييمن ويسر ييسر

ييئس ييئس وتقول في افتعل من الياء ايسر ييسر فهو موسر وذلك موسر قلبت

واو لسكونها وانضمام ما قبلها وتقول في افتعل منهما اتعد يتعد اتعادا فهو متعد واتسر

فهو متسر ويقال ايتعد ياتعد فهو موتعد وايتسر ياتسر فهو موتسر

وذو الاربعة ... عض يعض وتقول في الامر ايد ... كعضض

وذو الثلاثة لكون ماضيه على ثلاثة احرف اذا اخبرت عن نفسك فالمجرد والقلب

في الماضي الفا سواء كان واوا او ياء وتحركهما وانفتاح ما قبلهما نحو صان ... فان

صون بيع قلبت الواو والياء الفا فان ... المتكلم او المخاطب وجمع

المغايب نقل فعل من الواوي الى فعل وفعل من اليائي الى فعل دلالة عليهما ولم

لافعل اذا كانا اصليين ونقلت الضمة والكسرة الى الفاء وحذفت العين لالتقاء

صان صانا صانوا صانت صانتا صن صنت صنتما صنتم صنت صنتما صنتن صنت صنا

وتقول باع باعا باعوا باعت باعتا بعن بعت بعتما بعتم بعت بعتما بعتن بعت

فاذا بنيته للمفعول كسرت الفاء من الجميع فقلت صين واعتلاله بالنقل

وبيع واعتلاله بالنقل وتقول في المضارع يصون ويبيع واعتلالهما

ويخاف ويهاب واعتلالهما بالنقل والقلب ويدخل الجازم فتسقط العين

لسكونها وسكون ما بعده وتثبت اذا تحرك تقول لم يصن لم يصونا لم يصونوا

لم يبع لم يبيعا لم يبيعوا لم يخف لم يخافا وقس عليه الامر نحو صن صونا صونوا

بالتاكيد صونن صونان صونن صونن صونن صونان صونانّ

وهو وقوعه موقع الاسم كقولك زيد يضرب في

موضع زيد ضارب خلوه عن الناصبة والجا

زمة فان هذا المعنى يرفع فعل المضارع فهو

معنى و هذه مائة عامل لا يستغني منها الصغير

والكبير والوضع اسم والتعريف

تمت هذه الكتاب في يوم السبت ٢٠ شهر

جمادى الثاني سنة ١٢٣

كاتبه المذنب عبد ...

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير

خلقه محمد وآله اجمعين العوامل في النحو على ما الفه

الشيخ الامام الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن

الجرجاني سقى الله ثراه وجعل الجنة مثواه مائة
عامل لفظية ومعنوية فاللفظية منها على ضربين
سماعية وقياسية فالسماعية منها احد وتسعون عاملا
والقياسية منها سبعة عوامل والمعنوية منها عددان
وتتنوع السماعية منها على ثلاثة عشر نوعا النوع
الاول حروف تجر الاسم فقط وهي تسعة عشر حرفا
الباء للالصاق حقيقة نحو به داء ومجازا نحو مررت بزيد وللاستعانة
نحو كتبت بالقلم وللمصاحبة نحو اشتريت الفرس بسرجه وللمقابلة
نحو بعت هذا بهذا وللتعدية نحو ذهبت بزيد وللظرفية
نحو جلست بالمسجد وللقسم نحو اقسم بالله وللتبعيض نحو
فامسحوا برؤسكم وقد تكون زائدة بعد النفي نحو ما زيد بقائم وبعد
الاستفهام ايضا نحو هل زيد بقائم ومن للابتداء الغاية في
المكان نحو سرت من البصرة الى الكوفة وللتبيين نحو قوله تعالى
فاجتنبوا الرجس من الاوثان وللتبعيض نحو اخذت من
الدراهم وللبدل نحو قوله تعالى ارضيتم بالحيوة الدنيا من الآخرة
وقد تكون زائدة بعد النفي والاستفهام نحو ما جاءني من احد والخ

من احد والى للانتهاء الغاية وتعرف بانيان من في مقابلها الى نحو سرت
من البصرة الى الكوفة وقد تكون بمعنى مع نحو قوله تعالى لقد ظلمك بسؤال
نعجتك الى نعاجه اي مع نعاجه وايضا نحو قوله تعالى فاغسلوا وجوهكم
وايديكم الى المرافق اي مع المرافق وفي للظرفية نحو جلست في الدار وقد تكون
بمعنى مع نحو [struck] نحو قوله تعالى
ولاصلبنكم في جذوع النخل اي على جذوع النخل وقيل في في هذا الموضع
تفيد الظرفية لان جذوع النخل كوعائهم ويقال بالاتساع نحو زيد في
ملكي وانا في حاجتك وفلان ينظر في العلم وهو انه في السموات
والارض وقد تكون اسما كما سمعت من في زيد اي من فم زيد واللام للتمليك
نحو المال لزيد وللتخصيص نحو الجل للفرس وللتعليل نحو ضربت
للتاديب وجئتك للسمن وقد تكون عن مع القول نحو قوله
تعالى قال الذين كفروا للذين امنوا اي عن الذين امنوا وبمعنى
الواو في القسم للتعجب نحو قول الشاعر لله لا يبقى على الايام ذو حيد
بمشمخر به الظيان والآس وقد تكون زائدة نحو ردف لكم
ورب للتقليل ولها صدر الكلام وتدخل على نكرة موصوفة
نحو رب رجل كريم لقيته وقد تدخل على مضمر مميز بنكرة منصوبة

نحو ربّ رجلاً لقيته وتلحقها ما الكافّة فتلغى عن العمل على الفعل نحو ربما
قام زيد ولا يتقدّم متعلّقها عليها الفعل الذي متعلّقها لا يكون إلّا
ماضياً وواو ربّ تدخل على نكرة موصوفة نحو قول الشاعر وقاتم
الأعماق خاوي المخترق مشتبه الأعلام لمّاع الخفق
وعن للمجاوزة نحو رميت السهم عن القوس وأطعمتهم عن الجوع و
كسوتهم عن العري لأنّه جعل متجاوزاً عنها وقد تكون اسماً نحو جلست من عن
يمينه أي من جانب يمينه وعلى للاستعلاء نحو جلست على الحائط وزيد على
السطح وتكون اسماً نحو ركبت من عليه أي من فوقه والكاف
للتشبيه نحو زيد كالأسد وقد تكون زائدة نحو ليس كمثله شيء وقد تكون
اسماً نحو قول الشاعر يضحكن عن كالبرد المنهم
ومذ ومنذ للابتداء
الغاية في الزمان كما تكون من لابتداء الغاية في المكان نحو ما رأيته
مذ يوم الجمعة ومنذ يوم الجمعة وحتى لانتهاء الغاية في الزمان
نحو نمت حتى الصباح وقد تكون بمعنى مع نحو أكلت السمكة حتى
رأسها وقد تكون بمعنى إلى نحو مشيت حتى بلغت الكوفة و[illegible]

نحو قول الشاعر سريت بهم حتى تكلّ جيادهم وحتى الجياد
ما يقدن بأرسان وواو القسم نحو والله وربّ الكعبة ولا تستعمل
مع فعل القسم والسؤال والضمير فلا تقول أقسم والله كما تقول أقسم بالله
ولا تقول والله أخبرني كما تقول بالله أخبرني ولا تقول وك كما تقول بك
وباء القسم أعمّ من واو القسم وتائه لأنّها تكون مع الفعل والسؤال
ومع الضمير ومع السؤال الظاهر وغيرهما كما تقول أقسم بالله وبالله أخبرني
وبك ولا يكون ذلك في الواو والتاء لأنّ الباء أصل وهما فرعان
لا أي الواو والتاء عليها وتاء القسم مثل واو القسم فيما ذكرنا والتاء
مختصّة بالظاهر في اسم الله تعالى خاصّة فلا تقول ترب الكعبة كما تقول و
ربّ الكعبة وحاشا للاستثناء استعمال حاشا حرف جرّ وهو الفصيح كما تقول
جاءني القوم حاشا زيد فيكون المعنى مستثنى عن القوم غير داخل في المجي
وعدا وخلا وهما تجرّان الاسم في بعض اللغات فيكونان حرفي جرّ و
هما بمعنى الاستثناء كحاشا وهما بمعنى الاستثناء والأكثر على أنّهما فعلان و
حينئذ ينصبان الاسم بعدهما على أنّه مفعول لهما والفاعل مضمر ويقال
جاءني القوم خلا زيداً وعدا زيداً أي خلا بعضهم زيداً أو عدا بعضهم زيداً

اى جاوزا بعضهم زيدا تم المعنى فى المجاوزة انه بعض الجائيين
زيدا فاذا دخلت ما عليهما لا يكونان الا فعلين نحو جاءنى القوم
ماخلا زيدا وجاءنى القوم ماعدا زيدا النوع الثانى حروف تنصب
الاسم وترفع الخبر وهى ستة احرف انّ وانّ للتحقيق والتاكيد
لمضمون الجملة فانّ المكسورة لا تغير معنى الجملة وانّ المفتوحة مع جملتها
فى حكم المفرد فتكون انّ بالفتح فى موضع المفرد وهو المبتدأ والفاعل
والمفعول والمضاف اليه والخبر والمجرور لان اصلها الافراد نحو لولا انك
منطلق لانطلقت نحو اعجبنى انك قائم وعجبت انك قائم و
عجبت انك منطلق و اعجبنى اشتهار انك فاضل واول ما نحو
آتى احمد الله وعجبت من انك منطلق وتكون انّ بالكسر فى موضع
الجملة وهو فى ابتداء الكلام وبعد القول وبعد الموصول وبعد القسم
نحو انّ زيدا منطلق وقال انه يقول انها بقرة وجاءنى الذى انّ اباه
فاضل والله انّ زيدا منطلق فاذا كانت فى موضع يحتمل الجملة والمفرد
معا وصلح لهما يجوز بالكسر والفتح نحو من يكرمنى فانى اكرمه فان قدرته
فجزاءه اكرامى له فبالفتح وكانّ للتشبيه نحو كانّ زيدا الاسد

وقد تخفف فتلغى عن العمل نحو قول الشاعر ونحر مشرق اللون
كان ثدياه حقان ولكنّ للاستدراك نحو ما جاءنى
زيد لكنّ عمرا حاضر عندنا وليت للتمنى نحو ليت زيدا حاضر عندنا
ولعل للترجى نحو لعل زيدا قائم والفرق بين التمنى
والترجى انّ التمنى يدخل على ما يجوز ان يكون وعلى ما لا يجوز ان يكون
كقول الشاعر فيا ليت الشباب لنا يعود فاخبره بما
فعل المشيب والترجى خاص ويجوز يدخل على هذه الحروف كلها
ما الكافة فتلغى عن العمل نحو انما زيد قائم وتدخل ح على الفعل
كقوله تعالى كانما يساقون الى الموت وليتما ولعلما زيد يجئ النوع
الثالث حرفان يرفعان الاسم وينصبان [illegible] ما ولا المشبهتان
بليس فتقول ما زيد قائما ولا رجل افضل منك فان انتقض النفى
بالا او تقدم الخبر لم يجز الا الرفع نحو ما زيد الا قائم النوع الرابع
حرف تنصب الاسم فقط وهى سبعة احرف الواو بمعنى مع نحو استوى الماء
والخشبة وجاء البرد والطيالسة ومالك وزيدا والا لنصب الاسم
اذا كان المستثنى من كلام موجب نحو جاءنى القوم الا زيدا او كان المستثنى

مقدما على المستثنى منه نحو ما جاءني الا اباك احد او منقطعا نحو ما جا
ءني القوم الا حمارا ويا للنداء القريب والبعيد وتنصب اذا كان
المنادى مضافا نحو يا عبد الله او كان مشابها للمضاف نحو يا طالعا
جبلا او مفردا نكرة نحو قول الاعمى يا رجلا خذ بيدي وايا للنداء
البعيد نحو ايا ضاربا زيدا او ايا خيرا من زيد وهيا للنداء
البعيد نحو هيا عبد الله واي للنداء القريب نحو اي عبد الله
والهمزة المفتوحة للنداء القريب نحو اعبد الله النوع الخامس
حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف ان تنصب
وجوبا اذا كان ما قبلها غير فعل علم او ظن نحو قوله تعالى يريدون
ان يخرجوا من النار واذا كان ما قبلها فعل علم وظن تنصب
جوازا نحو قوله تعالى وحسبوا ان لا يكون فتنة لهم وهي اربعة اقسام مثال
منها الناصبة نحو المثال الاول والمخففة نحو قوله تعالى علم ان
سيكون منكم والمفسرة نحو قوله تعالى وانطلق الملاء منهم ان امشوا
واصبروا والزائدة نحو قوله تعالى فلما ان جاء البشير ولن لنفي
الابد في الاستقبال نحو قوله تعالى لن تراني يا موسى وتنصب مطلقا

بسم الله الرحمن الرحيم

وكي تفيد النوع من التعليل وتنصب اذا كان ما قبلها سببا
لما بعدها مثل قولهم اسلمت كي ادخل الجنة واذا تنصب بشرطين
احدهما ان لا يكون ما بعدها معتمدا على ما قبلها والثاني ان يكون
ما بعدها فعل المستقبل بمعنى الجواب والجزاء مثل ان يقال لك انا اتيك
غدا فتقول اذا احسن اليك ولو كان معه فاصلة او لا يجوز فيه
الوجهان نحو قوله تعالى واذا لا يلبثون خلفك وقد قرئ واذا لا يلبثوا
او نحو قوله تعالى فاذا لا يؤتون الناس نقيرا وقد قرئ فاذا
لا يؤتوا الناس على الاعمال ايضا النوع السادس
حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة احرف ان وهي اربعة اقسام الشرطية
وهي التي تجزم المضارع في الشرط والجزاء نحو ان تضرب اضرب والنافية
نحو قوله تعالى وان هم الا يظنون والزائدة نحو قول الشاعر
وما ان طبنا جبن ولكن منايانا ودولة آخرينا
والمخففة نحو قوله تعالى وان كل لما جميع لدينا محضرون ولم تجزم الفعل المضارع
وتقلبه ماضيا معنى وتنفيه نحو لم يضرب ولما وهي مثل لم والفرق
بينهما ان لما تنفيها استغراقا الى حين الكلام بها كما تقول آتيت

ولما يركب الامير فيلزم ان يكون نفي ركوبه مستمراً الى حين الكلام
بخلاف لم ومع لما يجوز حذف الفعل بخلاف لم كما تقول اتيت
ولما ولا تقول اتيت ولم ولاء في النهي نحو لا تضرب وتجزم
في المخاطب والغائب والمتكلم تقول لا تفعل ولا يفعل ولا
افعل ولا افعل ولا نفعل وهو بخلاف لم ولما في قلب معنى
لمستقبل [illegible] الا في المستقبل ولام الامر
الغائب نحو ليضرب [illegible] انها مختصة با
لام الغائب و[illegible] الواحد ومع [illegible] تقول ليفعل كذا النوع
السابع اسماء تجزم المضارع على معنى ان وهي تسعة اسماء احدها
من وهي للعقلاء عامة من يكرمني اكرمه ويكون على اربعة اوجه شرطية
نحو من تضرب اضرب وهذا جازمة والاستفهامية نحو من انت
والموصولة نحو قوله تعالى فذكر بالقران من يخاف وعيد والموصوفة
نحو قول الشاعر رب من انضجت غيظاً صدره قد تمنى لي موتاً
لم يطع وايّ يكون شرطياً نحو ايهم يأتني اكرمه ويجزم في الشرط والجزاء
والموصولة نحو قوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن

والاستفهامية نحو قوله تعالى ايكم يأتيني بعرشها والموصوفة نحو يا ايها
الرجل وما اربعة اوجه الشرطية وهو يجزم كمن نحو ما تصنع اصنع
والاستفهامية نحو قوله تعالى وما تلك بيمينك يا موسى والموصوفة
نحو قول الشاعر رب ما تكره النفوس من الامر له فرجة كحل العقال
والزائدة نحو اذا ما وكانما ومتى يكون شرطياً ويجزم نحو متى تذهب اذهب
واستفهامياً نحو اين كنت والفرق بين متى واين متى سؤال من الزمان و
اين من المكان وحيثما واني واذما على قياس ما قبلها من اخواتها
النوع الثامن اسماء تنصب على التمييز اسماء الكنايات وهي اربعة اسماء احدها
عشرة اذا ركبت مع احد واثنين الى تسعة وتسعين نحو احد عشر درهماً وثانيها
عشر رجلاً وثانيها كم نحو كم رجل عندك ويكون بمعنى الاستفهامية
والخبرية نحو كم رجلاً لقيته وكم رجال لقيتهم وثالثها كاين نحو كاين رجلاً
عندك ورابعها كذا نحو كذا رجلاً عندك وكذا درهماً عندك النوع
التاسع كلمات تسمى اسماء الافعال بعضها ترفع وبعضها تنصب
وهي تسعة كلمات الناصبة منها ستة كلمات الاول رويد
بمعنى امهل نحو رويد زيداً اي امهله وبله بمعنى دع وبله عمراً اي دعه

بمعنى خذ نحو دونك زيدا اي خذه وها بمعنى خذ نحو ها زيدا اي خذه
وعليك بمعنى الزم نحو عليك زيدا اي الزمه وحيهل بمعنى اسرع
نحو حيهل الثريد اي اسرع الى الثريد وهلم بمعنى تعال نحو هلم زيدا اي تعال
والرافعة منها ثلاث كلمات هيهات بمعنى بعد نحو هيهات زيد
اي بعد زيد وشتان بمعنى افترقا وتفخيما نحو شتان ما زيد وعمرو وسرعان
بمعنى سرع يقال سرعان ذا اهالة اي سرع وشكان كسرعان النوع
العاشر افعال الناقصة ترفع الاسم وتنصب الخبر وهي ثلاث عشر فعلا
كان نحو كان زيد فقيها وجاء في القرآن على خمسة اوجه بمعنى الازلي
في صفاته نحو قوله تعالى وكان الله غفورا رحيما وبمعنى الماضي
نحو كان في المدينة تسعة رهط وبمعنى الحال ان الصلوة كانت
على المؤمنين كتابا موقوتا وبمعنى المستقبل نحو يخافون يوما كان
شره مستطيرا وبمعنى صار نحو وكان من الكافرين ديارا
وصار للانتقال باعتبار الحقيقة نحو صار الطين خزفا او باعتبار
العوارض نحو صار زيد غنيا او باعتبار المكان نحو صار زيد الى عمرو واصبح
نحو اصبح زيد غنيا واضحى نحو اضحى زيد فقيرا وامسى نحو امسى زيد قائما

مثل زيد ما شاء وبات نحو بات زيد قائما وما زال نحو ما زال زيد
غنيا وما برح نحو ما برح زيد يفعل كذا وما فتئ نحو ما فتئ زيد قائما
وما انفك نحو ما انفك زيد جالسا وما دام نحو اجلس ما دام زيد جالسا
وليس نحو ليس زيد جالسا وبعضها لا يتصرف منهن النوع الحادي عشر
افعال تسمى افعال المقاربة ترفع اسما واحدا وهي اربعة افعال نحو عسى
نحو عسى زيد ان يخرج وخبره فعل المضارع مع ان وقد يحذف ان تشبيها بكاد
نحو قول الشاعر عسى منهل يصفو فيروى ظمآن وكاد وخبره
فعل المضارع بغير ان نحو كاد زيد يموت وقد يكون مع ان تشبيها بعسى
نحو قول الشاعر رسم عفى من بعد ما قد انمحى قد كاد من
طول البلى ان يمصحا وكرب نحو كرب زيد يخرج مثل كاد واوشك
هو يجري مجرى عسى تارة نحو اوشك زيد ان يقوم ويجري مجرى كاد
اخرى نحو اوشك زيد يقوم النوع الثاني عشر افعال المدح والذم
ترفع الاسم الجنس المعرف باللام التعريف وبعده اسم آخر مرفوع وهو المخصوص
بالمدح والذم وهي اربعة افعال نعم وفاعله معرف بالالف واللام نحو
نعم الرجل زيد فنعم فعل المدح والرجل فاعله وزيد مخصوص بالمدح او فاعله مضافا

الى المعرّف بالالف واللام نحو نعم صاحب القوم عمرو وقد يكون فاعلا مضمرا مميزا
بما لكو بنكرة منصوبة مفردة نحو نعم رجلا زيد او مميزا بما نحو فنعمّا هى اى
فنعم شيئا هى وساء مثل نعم وبئس مثل ساء فى هذا الحكم
وهى الذم وساء مثل بئس وحبذا للمدح نحو حبذا زيد وحب فعل
وذا فاعله ولا تغير بتغير المخصوص بالمدح النوع الثالث عشر
افعال الشك واليقين تدخل على اسمين ثانيهما عبارة عن الاول
وتنصبهما معا وهى سبعة افعال حسبت زيدا منطلقا وظننت
نحو ظننت زيدا غنيا وعلمت نحو علمت زيدا كريما وخلت نحو خلت زيدا فاضلا
ورايت نحو رايت زيدا جالسا ووجدت نحو وجدت زيدا عالما وزعمت
لليقين اذا كان بمعنى علمت نحو زعمت زيدا غنيا وللظن اذا كان بمعنى
ظننت نحو زعمت زيدا فقيرا ولهذه الافعال خواص الاربع الاول انك
اذا ذكرت احد المفعولين وجب ذكر ثانيهما والثانى اذا توسطت
او تاخرت عن مفعوليها يجوز الغاؤها نحو زيد علمت منطلق وزيد منطلق
علمت والثالث تعليقها بالاستفهام والنفى ولام الابتداء وحينئذ
يجب الغاؤها نحو ظننت ازيد منطلق ام عمرو وعلمت لزيد منطلق

وما رايت زيدا

وما رايت زيدا جالسا والرابع ان يكون ضمير الفاعل والمفعول
واحدا نحو علمتنى منطلقا والقياسية منها سبعة عوامل الفعل على
الاطلاق سواء كان لازما او متعديا يعمل على حسبه والصفة المشبهة بالفعل
او نحو حسن وشديد وصعب تقول رايت رجلا حسنا وجهه اى حسن وجهه
واسم الفاعل يعمل عمل يفعل من فعله نحو زيد ضارب غلامه اى
يضرب الآن او غدا واسم المفعول يعمل عمل يفعل من فعله نحو زيد
مضروب غلامه اى يضرب غلامه والمصدر وهو يعمل الفعل وهو
ثلثة اوجه احدها ان منونا نحو عجبت من ضرب زيد عمرا ان ضرب
زيد عمرا الثانى ان يعمل مضافا نحو عجبت من ضرب زيد عمرو الثالث
ان يعمل معرفا بالالف واللام نحو عجبت من الضرب زيد عمرا وكل اسم
اضيف الى اسم آخر نحو غلام زيد والاضافة اما على تقدير اللام مثل غلام
زيد اى غلام لزيد والاضافة اما على تقدير من مثل خاتم فضة اى خاتم من
فضة او على تقدير فى نحو ضرب اليوم اى ضرب اليوم اى الجمعة اى ضرب فى اليوم
وكل اسم تم فاستغنى عن الاضافة مثل رطل زيتا ومنوان سمنا وعلى
التمرة مثلها زبدا وعشرون درهما ومعنى تمام الاسم ان يكون على صفة

لا تصح اضافته معها فما ان يكون فيه تنوين او نون التثنية او الجمع

او يكون مضافا و المعنوية منها عدد ان العامل في الفعل

المضارع والعامل في المبتدا وهو معنى الابتداء اعني تجريده الى العوامل

اللفظية نحو زيد ضارب مرفوع لمشابهة الفاعل لانه مسند اليه كما ان

الفاعل كذالك والعامل في الفعل المضارع وهو وقوعه موقع الاسم

ذالك معنوي تقول زيد يضرب كما تقول زيد ضارب وهذه مائة

عامل لا يستغني الصغير والكبير والوضيع والوضيع عن معرفتها و

اعمالها في معمولاتها حسب ما كان اعملها وذالك اخر ما ذكرناه والحمد لله

رب العالمين تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب لوهاب

في يوم الاحد ٢٥ شهر شعبان المعظم في سنة ١٢٣٢ بعد الالف من الهجرة

النبوية المصطفوية وصل وسلم عليه واله والصلوة دعوة زاكية

الى يوم القيمة ...

در جنگ سبزه ملا عمر ... گفت ...

الله دعا دارم والحاج

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدك يا من يرفع صالح العمل وصلى على نبيك واله المبني لهم

كرامة المحل اما بعد فالنحو علم يعرف به احوال اواخر الكلمات اعرابا

وبناء الكلمة اسم وفعل وحرف اما تعمل او تعمل او تعمل او تعمل

ولا تعمل او لا تعمل ولا تعمل فصل العوامل منها تتنوع عشرين

نوعا سماعية وقياسية والسماعية منها ثلثة عشر نوعا والقياسية

سبعة انواع ونحن نذكر العوامل ونشير الى اصناف معمولاتها بعون الله

تعالى ومشيته وحسن توفيقه النوع الاول من العوامل السماعية حروف

تجر الاسم فقط وهي على المشهور فسبعة عشر حرفا نظمت بالفارسية

نظم باء وتاء وكاف ولام وواو ومنذ ومذ وخلا رب

حاشا من عدا في عن الى حتى على وهي الظرف حكما فلا بد

لها من متعلق مثله فعلا كان او شبهه او معناه فان كان عا...

مقدرا فمستقر والا فلغو فمن للابتداء الغاية مكانا نحو سرت

من البصرة الى الكوفة او زمانا نحو صمت من يوم الجمعة او غيرهما نحو قرأت
من آية كذا وللتبيين كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان ونحو
عشرون عندي من الدراهم والتبعيض نحو اخذت من الدراهم
والبدل كقوله تعالى لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة وللتعليل
كقوله يغضي حياء ويغضى من مهابته فلا يتكلم الا
حين يتبسم والظرفية كقوله تعالى نحو ماذا خلقوا من الارض ويكون
زائدة في غير الموجب نحو وما من اله الا اله نحو هل من خالق غير الله
ولا توءد من احد والى للانتهاء الغاية مكانا نحو سرت من البصرة
الى الكوفة او زمانا نحو اتموا الصيام الى الليل او غيرهما نحو قلبي اليك
وبمعنى مع قليلا نحو لا تأكلوا اموالهم الى اموالكم والباء للالصاق اموالهم
نحو بسم الله الرحمن الرحيم والمصاحبة نحو دخلت عليه بثياب السفر ونحو
سبحان ربي العظيم وبحمده وللالصاق اما حقيقة نحو به داء اما
مجازا نحو مررت بزيد اي قرب مروري والمقابلة نحو بعت هذا بهذا
وللتعدية نحو ذهبت بزيد السيرة ذاهبا والقسم نحو بالله لافعلن كذا
وللسببية ضربت بسوء ادبه وللبدل نحو فليت لي بهم

قوما

قوما اذا ركبوا شنوا الاغارة فرسانا وركبانا والتفدية نحو
بابي انت وامي وبمعنى عن نحو سأل سائل بعذاب واقع وبمعنى في نحو
بيدك الخير وبمعنى اللام نحو واذ فرقنا بكم البحر وبمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله
ويكون زائدة قياسا في ثلثة اخبار خبر ليس نحو ليس زيد بقائم وخبر ما الحجازية
نحو ما زيد بقائم وخبر مبتدأ مقرون بهل نحو هل زيد بقائم وسماعا اما في غير
الخبر غير ما ذكر نحو حسبك بزيد وفي للظرفية حقيقة نحو الماء في الكوز
واما مجازا نحو النجاة في الصدق كما ان الهلاك في الكذب وبمعنى على نحو
ولاصلبنكم في جذوع النخل وبمعنى اللام نحو ان امرأة دخلت النار في
هرة حبستها ويكون فعلا نحو في بعهدك وعلى للاستعلاء اما حسا
وهو ما ثبت به نحو زيد على السطح او حكما وهو ما لا ثبت به نحو عليه دين وبمعنى في
نحو دخل المدينة على حين غفلة ويكون اسما ويلزمها من نحو من عليه اي من فوقه
وفعلا نحو ان فرعون علا في الارض وبمعنى مع نحو وهو على قلة من الف
اي مع اقل من الف واللام للاختصاص الملكية نحو المال لزيد
وغير ملكية نحو الحمد لله ونحوها والتعليل نحو ضربته للتأديب وللقسم في
التعجب نحو لله لا يبقى على الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان والآس

والوقت نحو اقم الصلوة لدلوك الشمس وبمعنى عن مع القول
نحو قال الذين كفروا للذين امنوا وبمعنى الى نحو سقناه لبلد
ميت وتكون زائدة نحو ردف لكم وفعلا نحو لزيد او فيهما مع النفع
كما ان على معنى الضرر نحو دعا لي ودعا عليه ويفتح في الاستغاثة نحو يا لله
للمظلوم والتعجب مثل للماء والتهديد مثل لعمرو لاقتلنك وكل مضمر
لمصاحبة اليا الا اليا مثل لي ويكسر في غيرها مثل المال لزيد وعن للمجاوزة
نحو رميت السهم عن القوس وللبدل نحو لا تجزي نفس عن نفس شيئا
وبمعنى بعد نحو لتركبن طبقا عن طبق اي حالا بعد حال وبمعنى على
نحو شعر لاه ابن عمك لا افضلت في حسب عني ولا انت دياني
فتخزوني ولاه مخفف لله ويكون اسما مع من لا غير نحو جلست من عن يمينك
وحتى للانتهاء ومدخولها اما جزء من ما قبلها نحو اكلت السمكة حتى
رأسها او متصل به نحو نمت البارحة حتى الصباح وتفيد لمدخولها قوة نحو مات
الناس حتى الانبياء او ضعفا نحو قدم الحاج حتى المشاة ويكون الاستيناف
والعطف والاول الامثلة تحتمل مذين ايضا وشذ دخولها على الضمير
نحو فلا والله لا يلقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زياد ورب

للتقليل

للتقليل نحو رب رجل فقير اغنيته ولها صدر الكلام وتختص بنكرة موصوفة
وفعلها ماض محذوف غالبا نحو رب عصى كسرتها وتدخل على مضمر
مبهم بنكرة منصوبة بطبق ما قصد افرادا او تثنية او جمعا او تذكيرا او تانيثا
والمضمر مفرد مذكر لا غير نحو ربه رجلا ورجلين ورجالا وامراة وامراتين
ونساء وتلحقها ما فتلتقي فتكفها عن العمل غالبا وتدخل على القبيلتين
نحو ربما قام زيد وربما زيد قائم وقد تخفف نحو ربما يود
الذين كفروا لو كانوا مسلمين والواو تكون بمعنى رب فتدخل على
نكرة موصوفة وفعلها كفعلها نحو شعر وبلدة ليس
بها انيس الا اليعافير والا العيس وللقسم نحو والله ما فعلت
كذا وتختص بالظاهر ويحذف فعلها بغير الطلب فلا يقال وك
ولا اقسم والله ولا والله اخبرني ولا تخبرني والتاء للقسم
وتختص بلفظ الله ويحذف فعلها وشذ مع السؤال نحو شعر تالله
يا ظبيات القاع قلن لنا ليلاي منكن ام ليلى من البشر

والباء للقسم اعم منهما نحو لا اقسم بيوم القيمة وبك اخبرني ولا بد
بجواب القسم في غير السوال من احد الاربعة اللام وان وما ولا
ولو تقديرا نحو تالله تفتؤا تذكر يوسف اي لا تفتؤا ويحذف الجواب
اذا توسط القسم بين الاجزاء ما يدل عليه او تأخر عنها نحو زيد والله قائم زيد قائم
والله والكاف للتشبيه نحو زيد كالاسد وللتعليل نحو واذكروه كما هداكم
وتلحقها ما الكافة نحو نعم اخ ماجد لم يخزني يوم مشهد
كما سيف عمرو لم تخنه مضاربه والمصدرية نحو دناهم كما دنوا
او زائدة نحو زيد اخي كما ان عمرا اخوك ويكون زائدة نحو قوله تعالى ليس
كمثله شيء وتدخل على المضمر على قلة نحو ما انت كانا مذ ومنذ للابتداء
للابتداء الغاية في الماضي نحو ما رايته مذ او منذ يوم الجمعة والظرفية
نحو ما رايته مذ يومنا وشهرنا واختصا بالظاهر ويكونان اسمين
بمعنى اول المدة بعدهما المفرد المعرفة نحو ما رايته مذ يوم الجمعة او جميعها
او قليلها نحو ما رايته مذ يومان او ايام فهما مبتدان وما بعدهما
الخبر وحاشا وعدا وخلا للاستثناء اي اخراج شيء عن
حكم ما قبلها نحو ساء القوم حاشا زيد او خلا او عدا زيد

ويكون

ويكون افعالا فتنصب ما بعدها على المفعولية والفاعل
يستتر فيها وجوبا والجملة منصوب المحل على الحالية نحو جاءني القوم حاشا
زيدا اي حال كونهم خاليا من زيد وتدخل على الاخيرين ما المصدرية فالجملة
في تاويل المصدر منصوب المحل على الظرفية بتقدير الوقت
نحو جاءني القوم ما عدا زيدا وما خلا عمرا في وقت عدوهم زيدا
ووقت خلوهم من عمرو ومن جر الاسم بهما جعلهما زائدة فانه لا بد لحرف
الجر من متعلق الا الحرف الزائدة نحو كفى بالله شهيدا قيل كذا رب والكاف
وحاشا وعدا وخلا النوع الثاني حروف مشبهة بالافعال وهي ستة
ان وان وكان ولكن وليت ولعل تدخل على المبتدا والخبر
فتنصب الاول اسما وترفع الثاني خبرا ولما سوى ان المفتوحة صدر الكلام و
لها توسط والاولان للتاكيد الجملة لكن المكسورة لا تغيرها والمفتوحة
مع جملتها في حكم المفرد نحو ان زيدا قائم وبلغني ان زيدا راكب وقد تخفف ان
فان المكسورة قد تعمل نحو ان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم
وقد تلغى فيلزمها اللام نحو ان زيد لقائم فارقا بينها وبين ان النافية
وان المفتوحة تعمل وجوبا في ضمير شان مقدر نحو قوله تعالى ان الحمد لله رب العالمين

ويلزم مع الفعل المتصرف السين او سوف وقد او حرف النفي لئلا
يلتبس بالمصدرية او ليكون كالعوض نحو علمت ان سيقوم او سوف
يقوم او قد قمت او لا يقوم واما مع غير المتصرف فلا يحتاج ذكر حروف
المذكورات نحو بلغني ان ليس زيد قائما وان ليس للانسان الا ما سعى
يكونان فعلين نحو ان زيدا وان يا زيد وتكون المكسورة اسما نحو
ان زيد وحرف ايجاب ان هذان لساحران وكان للتشبيه نحو كان
زيدا الاسد وتخفف فتلغى نحو شعر ونحر مشرق اللون كان ثدياه
حقان ولكن للاستدراك ويقع بين كلامين متغايرين نحو
جاءني زيد لكن عمرا لم يجئ وتخفف فتلغى ويجوز معها مطلقا الواو للعطف
او الاعتراض على خلاف فيها نحو قوله تعالى وما كفر سليمان
ولكن الشياطين كفروا وليت للتمني ويعم الممكن والمحال نحو
ليت زيدا فاضل نحو شعر الا ليت الشباب لنا يعود يوما
فاخبره بما فعل المشيب ولعل للترجي ويختص بالممكن نحو
لعل زيدا فاضل وفيها لغات منها عل كقول الشاعر لا تهن

لا تهن الفقير علك ان تركع يوما والدهر قد رفعه
قال الله تعالى نحو وعلك تارك بعض ما يوحى ويلحق
لكل ما فتكفها عن العمل على الاصح اللغات نحو انما زيد قائم
وانما قام زيد تنبيه وجه مشابهة تلك الحروف بالافعال انها مثلها لفظا
ومعنى فلكونها ثلاثية ورباعية وخماسية ومبنية على الفتح وموازنة
لها واما معنى فلكونها بمعنى حققت واستدركت وشبهت وكان و
تمنيت وترجيت **النوع الثالث** ما ولا المشبهتان بليس
في النفي والدخول على المبتدأ والخبر فترفع الاسم فتنصب الخبر مثله
وما اشبه بليس من كونها للنفي الحال بخلاف لا ومن ثم ما تعمل مطلقا
ولا يختص بالنكرات مثل ما زيد قائما وما احد خيرا منك ولا رجل افضل
منك وقد تزاد التاء مع لا في الاحيان للتانيث او المبالغة فيجب
حذف احد معموليها والاشهر الاسم كقوله تعالى ولات حين مناص
اي ولات الحين حين مناص كقول الشاعر ندم البغاة ولات
ساعة مندم اي ولات الساعة ساعة مندم وان تعمل قليلا كقول الشاعر

ان هو على اضعف المجانين متوليا على احد واذا انتقض النفي بالا
او تقدم الخبر او زيد ان بطل العمل نحو ما زيد الا قائم وما قائم زيد
وما ان زيد قائم وقد تكون لا للاستغراق نفي الجنس فعكس العمل ان
وليها نكرة مضافة او مشبهة بها نحو لا غلام رجل افضل منك ولا عشرين
درهما ومع الافراد البناء على ما ينصب به نحو لا مسلم او مسلمين ولا
مسلمات فيها وفي التعريف والفصل بينه وبين لا وجب الرفع
والتكرير نحو لا زيد في الدار ولا عمرو ولا في الدار رجل ولا امرأة
وكثيرا ما يحذف احد معموليها ويبقى الآخر نحو لا عليك ولا باس ومنه
لا اله موجود الا الله النوع الرابع وهي تنصب اسما واحدا وهي سبعة
يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة والواو والخمسة الاول
حروف النداء ومدخولها المنادى وهي تنصب بها ان كان نكرة كقول
الاعمى يا رجلا خذ بيدي او مضافا نحو يا عبد الله او مضارعا نحو يا طالعا
جبلا اذ الاول عامل في الثاني والثالث مختص الاول كالاول و
يبنى على ما يرفع ان كان مفردا معرفة نحو يا زيد ويا زيدان ويا زيدون

ويفتح

ويفتح بالالف الاستغاثة ويخفض بلامها ولام التعجب والتهديد نحو يا لله
ويا للماء ويا لعمرو لاقتلنك واما موارد استعمالها فالهمزة للقرب وايا وهيا
للبعيد واي للتوسط ويا اعم ويتعين في اسم الله والاستغاثة والندبة نحو يا ولداه
وقد يحذف حرف النداء نحو اللهم فان اصله يا الله فحذف يا وعوض عنها ميم وقيل
اصله يا الله ام اقصده فائدتان الاولى لا تدخل حرف النداء على الالف واللام
الا في يا الله فلا يقال يا الرجل بل يتوسط اما بالياء نحو يا ايها الرجل
فان منادى اي مفرد معرفة والرجل صفة له مرفوع حملا على لفظه او باسم الاشارة
نحو يا هذا الرجل وهذا كالاول او باجتماعهما نحو يا ايهذا الرجل هذا مرفوع
محلا صفة لاي والرجل مرفوع صفة لهذا او بدل عنه او عطف بيان له الثانية
قد يضاف المنادى الى ياء المتكلم نحو يا غلامي ويجوز قلبها الفا نحو
يا غلاما او تاء مع الالف نحو يا ابتا وبدونها نحو يا ابت فتحا وكسرا ويجوز
الحاق ياء السكت وقفا نحو يا غلاميه ويا غلاماه ويا ابتاه ويا ابتاه
تنبيه قد اختلف في نصب المنادى فقيل بتلك الحروف وهو ما اخترناه
وقيل بفعل محذوف من نحو ادعو او اطلب والواو بمعنى مع نحو استوى
الماء والخشبة وكفاك وزيدا درهم ويسمى منصوبها مفعولا معه والا للاستثناء
ومدخولها المستثنى واعتبر مغايرته لما قبلها المستثنى منه وشرط نصبه

ان يكون المستثنى في كلام اي ذكر فيه المستثنى منه موجب نحو جاءني ا
لقوم الا زيداً او مقدماً على المستثنى منه نحو ما جاءني الا زيداً احد
او منقطعاً اي غير داخل في المستثنى منه قصد نحو ما جاءني احد الا حماراً
ويجوز النصب ويختار البدل اذا كان الكلام تاماً غير موجب نحو ما فعلوه
الا قليل ويعرب على حسب العوامل اذا كان المستثنى مفرغاً اي لم يذكر
هو المستثنى منه مثل ما ضربني الا زيد وليت الا قائماً وما مررت الا بزيد
تنبيه قيل انتصاب المستثنى ليس بالا بل بفعل مقدر اي استثنى
بل المذكور ولكن بتوسطها تتم قد يستثنى بغير وسوى او سوى تنصب
على الظرفية وبحاشا وعدا وخلا على ما مضى وليس ولا يكون نحو جاءني
القوم ليس زيداً ولا يكون بشراً والمستثنى بهما تنصب على الخبرية
والاسم مستتر فيهما وجوباً والجملة منصوب المحل على الحالية وبلا سيما
نحو اكرم القوم لا سيما زيد وسيما زيداً بتقدير لا وفي ما بعدها ثلاثة
اوجه الرفع على الخبرية المبتداء محذوف وما فيها موصولة او موصوفة
اي لا مثل الذي او شيء هو زيد موجود والجر على الاضافة اي لا سيما زيد
اي لا مثل زيد موجود وما زائدة والحال في الحالين والنصب على الاستثناء فيكون
لا سيما منقولة عن اصلها ... مبقاة على ما كانت عليه ...

النوع الخامس حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربع ان ولن وكي
واذن فان نحو ان تصوموا خير لكم وتجيء على وجوه اخر غير ناصبة كالمخففة عن
المثقلة نحو علم ان سيكون منكم والزائدة نحو فلما ان جاء البشير والمفسرة لما هو
بمعنى القول لا صريحه نحو ناديناه ان يا ابراهيم والتي بعد العلم هي المخففة لا التي
الناصبة وفيما بعد الظن وجهان نحو ظننت ان لا يقوم ... لن معناها نفي المستقبل
وقيل للتأبيد نحو لن اكلم اليوم انسياً وكي للسببية ما قبلها
لما بعدها نحو اسلمت كي ادخل الجنة واذن جواب وجزاء وتنصب مستقبلاً اذا لم يعتمد
على ما قبلها كقولك اذن تدخل الجنة لمن قال اسلمت النوع السادس
حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة لم ولما ولام الامر ولا النهي وان الشرطية فلم
ولما تقلب المضارع ماضياً ونفيه نحو لم يضرب ولما يضرب ويختص لم بمصاحبة الشرط
نحو ان لم تفعل وجواز انقطاع منفيها نحو لم يضرب ثم ضرب ولما بجواز حذف
الفعل ... ولما اي ولما ادخلها وبتوقع ثبوته نحو لما يذوقوا
عذاب ... وهي مع المضارع جازمة ومع الماضي ظرف نحو لما قمت قمت
وهي مع غير ... الاوان كل لما جميع لدينا محضرون ولام الامر
... الفعل نحو ليضرب ويدخل على الغائب والمتكلم دون المخاطب الا ان يكون مجهولاً
ولا النهي لطلب الترك ويدخل على الصيغ مطلقاً نحو لا يضرب وان يدخل على فعلين

ويسمى الأول شرطا والثاني جزاء ثم تجزم ما كان مضارعا وفيما قبله ماض وجهان نحو
إن تقم أقم وإن قمت قمت وإن قمت أقم وإن تقم قمت فوائد الأولى في عطف على الجزاء
الجزم بالعطف والنصب بإضمار أن والرفع على الاستئناف نحو إن تأتني
أكرمك فأحدثك وفيما بعد عطف على الشرط الجزم لا غير نحو إن
تأتني فأحدثك آتك الثانية يجوز حذف شرطها مع لا نحو قم
وإلا لا أقم الثالثة إنما يعطف جملتها على المحذوف كلو الشرطية
نحو تصدق ولو كان درهما أي إن كان زائدا وإن كان درهما وأكرم
ولو كان كافرا ولو كان مؤمنا الرابعة الجزاء إن امتنع جعله شرطا يجب
فيه الفاء كالجملة الاسمية نحو إن قمت فزيد قائم والطلبية إن جئت
فأكرم زيدا والفعل الجامد كعسى والمقرون بقد والسين أو سوف أو لن
أو ما وإن لم يمتنع فإن كان ماضيا لفظا أو معنى بغير قد فيمتنع وإلا
فالوجهان نحو إن ضربتني فأضربك **النوع السابع أفعال التي**
تدخل على المبتدأ والخبر فترفع الأول اسما وتنصب الثاني خبرا وهي كثيرة
منها كان وصار وأصبح وأمسى وأضحى وظل وبات وما دام وما زال
وما برح وما فتئ وما انفك وليس فكان لثبوت الخبر للاسم نحو كان

نحو كان زيد قائما وبمعنى صار نحو بتيهاء قفر والمطي كأنها قطا الحزن قد كانت فراخا بيوضها ويكون فيها
ضمير الشأن نحو إذا مت كان الناس صنفان شامت وآخر مثن بالذي كنت أصنع وتامة بمعنى ثبت ووقع نحو
كن فيكون وكانت الكائنة وزائدة نحو كيف نكلم من كان في المهد صبيا وقد تحذف أحدهما أو كلاهما أما أنت منطلقا
أو مع اسمها نحو إن خير فخير ... أو مع جملتها نحو افعل هذا إما لا أي إن كنت لا تفعل غيره
فيفعل هذا ويجوز حذف النون من مضارعه المجزوم إذا لم يتصل به ضمير بارز ولم يلقه ساكن ما
لم أك بغيا وصار للانتقال نحو صار زيد غنيا ويكون تامة نحو صار زيد إلى عمرو أي انتقل إليه وأصبح وأمسى وأضحى لاقتران مضمون
ما دخلت عليه بالصباح والمساء والضحى نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد ذاكرا أي قرن ذكره بتلك الأوقات ويكون بمعنى صار نحو
أصبح وأمسى وأضحى زيد غنيا وتامة بمعنى الدخول في تلك الأوقات نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد أي دخل فيها وظل وبات لاقتران
مضمون الجملة بوقتيهما نحو ظل وبات زيد قائما أي قائما في جميع نهاره وليله ويكونان بمعنى صار نحو ظل وبات زيد غنيا أي صار
وما زال ... نحو ما زال زيد ... أي كنت ... وما ... في ... لا يستعمل إلا بحرف النفي
نحو ... أي ... تالله تفتؤ تذكر يوسف وما دام لتوقيت
فعل بمدة ثبوت خبرها لاسمها نحو اجلس ما دام زيد جالسا وليس لنفي مضمون الجملة حالا ... ويجوز تقديم أخبارها
كلها على أسمائها نحو كان قائما زيد وأما عليها فيمتنع في ما دام ويختلف في ليس ... ويجوز في الكل
غير الماضي منها ... وليس ... فائدة تسمى أفعال الناقصة لأنها لا تتم بالمرفوع كسائر الأفعال النوع
الثامن أفعال تسمى أفعال المقاربة وهي كالأفعال الناقصة إلا أن خبرها المضارع ... وهي عسى
... وكاد وكرب وأوشك ... وهي ... الخبر الاسم ...

فيه والداخل في خبر طفق لتقربها من نحو عسى زيد ان يقوم ومن حذف ان في خبرها لانه قد يقع بعد ان
فعل المضارع فاعل عسى ويقتصر عليه او البدله لهاخبرا اولا احتياج الى الخبر فيكون بمعنى قرب نحو عسى ان يقوم زيد ويحتمل
التام والناقص نحو عسى زيد ان يقوم وطفق زيد يقوم لتقربها من طفق الشعراء ان عظم الكاكاد وكرب واوشك نحو اوشك
زيد ان يقوم وكثر ان في اوشك وقلت في خبر الثالث البواقي وطفق نحو طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة وانشأ
وجعل واخذ وعلق السائق ... اي شرع فيه وليس معها ان لانها للحال وان للاستقبال ولم يستعمل غير الماضي من تلك
الافعال الا كاد ويوشك حيث يوشك اسم فاعل **النوع التاسع** افعال تسمى افعال المدح والذم ويكون بعدها اسمان
مرفوعان احدهما الفاعل والاخر المخصوص بالمدح او الذم وهي اربعة نعم وحبذا للمدح وساء وبئس للذم وفاعلها اما معرف باللام
نعم الرجل زيد او مضاف الى المعرف نحو نعم غلام الرجل زيد او مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد وعلى هذا في
مخصوصها مبتدأ وما قبله الخبر او خبر لمبتدأ محذوف وحينئذ هو هو او هي ... المخصوص اماهو على الشائع
وعن الفعل وساء وبئس مثلها وقد يحذف المخصوص مثل نعم العبد اي ايوب وحبذا نحو حبذا الرجل زيد نحو
فعل ماض وذا فاعله والجملة خبر مقدم للفاعل حيث يحذف المضمر والفاعل الذي تمييز او حال قبل المخصوص او بعده
تعالى في اللفظ والتذكير بعدها ... حبذا رجلا زيد وحبذا زيد رجلا او راكبا
او راكبين ... **النوع الخامس** افعال تسمى افعال القلوب وافعال الشك واليقين تدخل على
المبتدأ والخبر وتنصبهما على المفعولية وهي علمت ورايت ووجدت لليقين وحسبت وخلت وظننت للشك وزعمت
لهما تارة وتارة ... نحو علمت زيدا فاضلا وحسبت ... وكذا سائر ...
المفعولين ... اي ... او المفعول الثاني افعال ... كاعطى وكسى
ونحو اعطيت زيدا ... و ... **النوع الحادي عشر** اسماء تسمى
الافعال وهي انواع منها ما يرفع على الفاعلية فقط ومنها ما ينصب على المفعولية ايضا ومنها ما يستعمل على الوجهين
اما الاول فهو نوعين احدهما ما يعمل في الفصيح ... بمعنى اسرع وهيهات بمعنى بعد وفي التنزيل

نحو هيهات

نحو هيهات ... وقد يجيء بمعنى اعطيته اعطاء درهما فقط وفاء ... والشرط محذوف اي اذا اعطيته
درهما فقط واف بمعنى اتضجر نحو ولا تقل لهما اف ... نحو ... بمعنى ... نحو ... الكافرون و...
لاثم ... وثانيهما ما يعمل في الظهر ومنه هيهات للامر ... بعد وشتان نحو شتان زيد وعمرو اي افترقا وتقول
شتان ما بين زيد وعمرو وشتان بينهما وسرعان نحو سرعان زيد اي سرع وفي المثل سرعان ذا اهالة والنوع الثاني
فكلمات منها رويد نحو رويد زيدا اي امهله ورويد نحو امهلهم رويدا مصدر وفي قوله ساروا رويدا حال اي ساروا
امرويدين اي ... المصدر ... لفظا وعليك نحو عليك زيدا اي الزمه وفي الحديث عليك بصلوة
الليل وبله نحو بله زيدا اي دعه وفي قولهم بله زيد مصدر مضاف ودونك نحو دونك زيدا اي خذه وامامك نحو امامك
امامك زيدا اي تقدمه وحيهل نحو حيهل الثريد اي ايته وهاء نحو هاء زيدا اي خذه وفي التنزيل هاؤم اقرءوا كتابيه وقد ... الثالث
نحو هلم ... اي تعال ... وهلم شهداءكم اي احضروهم ومنها افعال كثيرة لا يحضرني ... والمراد اللام ... وهذه الاسماء الافعال
المعرفة ... والتنكير ... ايه ... وبين ... النوع الثاني عشر اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى ان الشرطية وتسمى كلم المجازات وهي من ولدنا
وحيثما وانما وانى ومهما ومن وما واي وكيف ... واذ ... والجزم في ... من حيث الاسم كاذ في ...
نحو ... واين ما وحيثما المكان نحو اينما تكن اكن وحيثما تخرج اخرج وانى كاين ومتى نحو انى تقعد اقعد ومتى
تصم اصم ومهما نحو مهما تفعل افعل قيل هي بسيطة وقيل مركبة اما من ما الشرطية ...
افعل ... مهما افعل ... ومن ... نحو من تكرم اكرم وما نحو ما تصنع اصنع واي نحو اي ...
واي ما تصنع اصنع وهذه الكلمات ... لا تجزم بها في الاستفهام نحو متى تقوم ومتى القتال ...
واين كذلك كاين تكون واين زيد وانى استفهام المكان نحو انى انت ومهما الاستفهام الزمان نحو مهما لي

الليل وبمعنى ما نحو ما انت ومن الهيئة المشهور انه قد وقع للاستفهام نحو ما هذا ومن صور ترتيب نحو مررت بما معجب لك
ونصفه نحو اصبت نصبا او موصولة نحو خذ ما اريد وتامة نحو ما احسن زيدا واي مثل ما الا انه لتمام ومن مثل اي الا
في الصفة ومن وما قد يقعان لبيان المعنى فيكون ما لذوي العقول نحو والسماء وما بناها ومن لغير ذوي العقول
نحو فمنهم من يمشي على اربع واما الجزم بكيفما فلم اذ اقساد تنبيه الاول كيف للاستفهام الحال ويقع حالا
وخبرا ومصدرا ككيف سرت راكبا ام راجلا وكيف انت وكيف قرأت سرا ام جهرا الثاني اذا للمفاجأة نحو واذا
ولو تجاوزوا او لحوا لصفو وعاملها الجزاء ويكون للحال بعد القسم نحو والليل اذا يغشى وهي ما تضاف الى الجملة
ويكون للمفاجات فيقع بعدها المبتدأ والخبر نحو خرجت فاذا السبع بالباب فقيل بان نحو قولك كان وناصبه
فاجات المفهوم من النحوي والتقدير ففاجات مكان وقوف سبع اخرها النوع الثاني عشر
اسماء تنصب اسماء النكرة على التمييز وهي عشرة كم وكاين وكذا احد عشر ونحو العدد فكم يكون استفهاما
وخبرية والاستفهامية تنصب على الاصل ومعمر نحو كم رجلا ومع حرف الجر تنصب ويجر بكم درهما او درهم اشتريت
واما الخبرية فهي للتكثير فمع الفصل الجملة تنصب وبعطف كم نالني منهم فضلا وبالظرف وشهد على الحساب نحو كم
عندك اوقد له رجلا ويدونه بجر ما عدد وحمل النقيض على النقيض نحو كم رجل كريم لقيته وبنو تميم
بها في الاستفهامية مفرد ويجمع وقد يجري من منهما نحو كم من رجل ضربته وكم من قرية اهلكناها وقد يحذف نحو كم
مالك كم ضربت وكاين لكم الخبرية في التكثير ودخول من على مميزها وبعدها وتنصب على البناء نحو كاين رجلا
مثلي وكاين من قرية اهلكناها وفيها لغات كاين وكائن بالالف وكاي وكاء وكاي وكا [illegible]

[illegible]

وكاء كيئ ومثل كذا اطلق للعدد تنصب على البناء نحو عندي كذا درهما وقد يجر الاسم بالاضافة نحو عندك كذا درهم وقد
يكون كناية عن غير العدد وقد ترفع ما بعدها على الابتداء نحو عندي كذا درهم وقد يكون كناية عن غير العدد نحو فعلت كذا وكذا
فهو مضاف اليه واما العدد فهو من احد عشر الى تسعة وتسعين نحو رأيت احد عشر كوكبا وله تسعة وتسعون نعجة بلبيد
اذا اردت التنصيص على كثرة شيء فتقول رجل رجلان ثلاثة ثم يأتي بالعدد وما يميز على ما نظمت ثمانا بعد
ماجاوز الاثنين مجموع ومجرور مثنى عدا مائة منها فقد يضفت الى ما ازد مفرد فحسب وفيما عشرة فردا
انصب الى تسع وتسعين المخ وللمائة من تسع وتسعين مجرور مفرد وفي الكيفية تذكير الاعداد
فعلى ما نظمت نحو تسهيل الضبط في ثلث وسبعة بعده ذكره انت بعكس ما اشتهر وفي الاثنين قبلها وكذا
بعدها ما هو القياس يجري كما تلك الثمان في التركيب ماخلا العشر فيما استطر وادرها العشرة علق بامهم
في سوى كلها السواء تجري واذا سمعت العوامل السماعية فاستمع السبع القياسية الاول منها الفعل مطلقا
وهو معلوم ومجهول فالمعلوم لازم او متعدي فالمتعدي يرفع اسم من قام به على الفاعلية وينصب اسم من وقع عليه
على المفعولية نحو ضرب زيد عمرا واللازم يشتمل في العمل دون الثاني اذ هو ما قام ولم يقع نحو قام عمرو والفاعل اما
ظاهر فقط نحو او مضمر بارز او مستتر والاستتار يجب في خمسة انت تفعل وتفعل واضرب ونحو ضربت وضرب
انت ما احسن زيدا وفي فعل خلا وليس ولا يكون واسماء الافعال ما كان بمعنى الماضي ويجوز فيما عداها
نحو هو ضرب وتضرب وهي ضربت وتضرب والمفعول ايضا يكون ظاهرا نحو ضربت زيدا او مضمرا بارزا
لا غير نحو ضربته والفعل قد يتعدى الى واحد والى اثنين ثانيهما عين الاول او غيره وقد مر والى ثلاث

وهي اعلم وارى ونبا وانبا وخبر واخبر وحدث نحو اعلمت زيدا عمرا فاضلا واراكهم كثيرا وقد يحذف الفعل
ويذكر الآخران معا وبالعكس كمفعولي باب اعطيت والاخيران مثل الاولين كمفعولي باب علمت وله
مفعولات آخر غيرها منصوبات منها ما هو بحثنا ويسمى مصدرا ومفعولا مطلقا نحو ضربت ضربا وقعدت
جلوسا وقمت مثل قياما ومنها ما هو واقع فيه من زمان او مكان ويسمى ظرفا ومفعولا فيه نحو صمت يوم الجمعة
وصليت اماما ومنها ما فعل فعل لاجله ويسمى مفعولا له نحو ضربته تاديبا وقعدت عن الحرب جبنا
ومنها ما هو فاعل في المعنى ويرفع الابهام عن ذات مقدرة نحو واشتعل الراس شيبا وطاب زيد نفسا
فبان ... ولهذا ما يرفع الابهام عن ذات مذكورة نحو ... معمول القسم آخر من القياسات يسمى
وكلاهما يسمى تمييزا وهو لا يكون الا نكرة ومنها ما يبين هيئة الفاعل عنده او المفعول
عند وقوعه عليه ويسمى حالا نحو جئت راكبا ... وقد يحذف عاملها وجوبا
نحو زيد ابوك عطوفا اي احقه ويجب ان يكون صاحبها معرفة وتلزم التنكير ومنها المنصوب بنزع الخافض
نحو جاءني وتعنى ... واما المفعول معه والمستثنى فليستا
من معمولات باب ... اسميهما كما قدمنا واما المجهول فبني من المعلوم بتغيير الصيغة ويحذف الفاعل
ويقام معمول له مقامه ويرفع ويسمى مفعولا ما لم يسم فاعله ولا يصلح لذلك الثاني من باب علمت والثالث
من باب اعلمت والمفعول معه والحال والتمييز كلها واما غيرها فان وجد المفعول به تعين والا ... من باب اعطيت
... الثاني والاول المجمع سواء نحو ضرب زيد يوم الجمعة امام الامير ضربا شديدا تنبيه

قد يحذف الفاعل لما بجواب كقولك زيد لمن قال من قام واما وجوبا كما في باب التحذير نحو اياك والاسد اي بعد نفسك
من الاسد والاسد من ان تخذف ... والطريق الطريق وباب ما اضمر عامله وهو مفعول حذف فعله مع التفسير
نحو زيدا ضربته اي ضربت زيدا ضربته وباب الاختصاص نحو نحن العرب اسخى الناس للضيف اي
اخص العرب وباب المدح والذم والترحم نحو الحمد لله اهل الحمد ومررت بزيد الفاسق والمسكين اي اهل الحمد
واعني المسكين وباب النداء نحو يا عبد الله اي ادعو الثاني المصدر وهو يعمل عمل فعله لازما او متعديا معلوما
او مجهولا فالمعلوم نحو اعجبني قيام زيد ويعجبني ضرب زيد عمرا يوم الجمعة امام الامير ضربا شديدا تاديبا له ومعه
فارسا والمجهول نحو وهم من بعد غلبهم سيغلبون اي من بعد ان غلبوا واعماله باللام ضعيف وقد يضاف الى
الفاعل والمفعول على احدهما نحو اعجبني ضرب زيد عمرا وبالعكس نحو اعجبني ضرب عمرو زيد وقد يحذف احدهما او كلاهما
اعرابه او يجب ... ولا يتقدم معموله ... فيه وما ... تتبع اللفظ والمحل نحو عجبت من ضرب زيد
الظريف والظريف ومن اكل الخبز واللحم ... والنصب ... اسم الحدث وهو ان كان علما كحماد
للفجر او ميم كالمحمدة او ... مصدر الثلاثي المجرد وهو لغيره نحو اغتسل غسلا وتوضا وضوءا فاسم
مصدر ولا يعمل كالمصدر الا ... الثالث اسم الفاعل وهو يعمل عمل فعله المعلوم بشرط الحال او الا
ستقبال والاعتماد على المخبر عنه والذي الموصولة والموصوفة او كان حالا او بالهمزة او حرف النفي ...
نحو ... واقائم زيد وما ضارب زيد اخاه ... ومررت برجل ضارب ابوه غلامه والضارب ابوه
بكرا ... ضارب غلامه عمرا يوم الجمعة وان كان باللام يعمل مطلقا والتثنية والجمع كالمفرد وهكذا جميع الصفات
في جميع ما ذكر نحو ... ويضاف الى فاعله ومفعوله وتابعه كتابع المصدر نحو زيد

ضارب عمرو بكرا ويكون الرابع اسم المفعول وهو يعمل عمل المجهول بشرط ما مر في اسم الفاعل نحو زيد مضروب غلامه يوم الجمعة
امام الامير ... تنبيها
بالمفعول مستتر فيه ... وكذا اسم الفاعل اللازم الخامس الصفة المشبهة وهي مشتقة من فعل لازم
لمن قام به على معنى الثبوت لا الحدوث وتعمل عمل فعلها نحو زيد حسن وجهه وزيد طيب ابوه ... الصفة
اسم التفضيل نحو ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل منه في عين زيد وهذا بسرا اطيب منه رطبا السادس
المضاف وهو كل اسم نسب الى شيء بحرف مقدر وهو اللام او من او في ويعمل الجر في الاسم مضافا اليه نحو
هذا غلام زيد وخاتم فضة وضرب اليوم وقد يقع الفعل بينهما في ضرورة الشعر نحو هذا غلام والله
زيد السابع كل اسم تام وقد تم بأحد الاشياء الاربعة التنوين ونون التثنية وشبه الجمع والاضافة
فهي تنصب اسماء نكرة وتسمى المنصوب تمييزا نحو عندي رطل زيتا ومنوان سمنا وعشرون درهما
وقفيزان عسلا وقد فرغنا من السماعية قسمي العامل اللفظي وقد بان واما المعنوي وهو
معنيان معنى يرفع الفعل المضارع وهو تجرده من النواصب والجوازم نحو يضرب زيد ومعنى يرفع المبتدأ و
الخبر وهو تجرد الاسم عن العوامل اللفظية للاسناد نحو زيد قائم فزيد مبتدأ وعامله تجرده عن العوامل اللفظية
للاسناد القائم اليه وقائم خبره وعامله التجرد عنها لاسناده الى القائم ونحو ما قام الزيدان فقائم مبتدأ
مبتدأ وعامله التجرد للاسناد الى زيد ومعنى العامل اللفظي هنا ان لا يكون زائدا فلا يخرج بحسب
بحسبك هذا والحمد لله على ما صدر منا او ورد وهو حسبي ... يوم لا ينفع مال ولا بنون ولمثل
هذا فليعمل العاملون تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب في ... شهر شوال المكرم
سنة ١٢٧٤

